



۳ تهدید ایران و ایرانیان
نظر ترامپ درباره جنگ سنگین



۳ پرستوی مکزیک
سلطان چگونه لو رفت؟



۴ قمار بزرگ
درباره کتاب علی میرسپاسی



حمله به وزیر علوم!

خشم اصولگرایان از سیمای صراف
در چهارمین روز درگیری در دانشگاهها



۲ ایران



یادداشت روز

مهار سیاست عجولانه

این یادداشت در حرم امام رضا (ع)
و با نیت در پناه ماندن ایران نوشته شده است



روح‌الله اسلامی

دانشیار علوم سیاسی
دانشگاه فردوسی مشهد

سایه جنگ پدیده‌ای اتفاقی نیست؛ محصول انباشتی از خطاهای محاسباتی، سوءادراک‌ها و بازی‌های نمایشی در سیاست بین‌الملل است. هنگامی که منطق نمایش بر منطق مصلحت می‌چرید، امکان لغزش به سوی درگیری ناخوسته افزایش می‌یابد. در چنین وضعیتی، دفاع از کشور به هر شکل ممکن یک اصل است اما این دفاع الزاماً به معنای حرکت در مسیر جنگ نیست. عقلانیت راهبردی اقتضا می‌کند که همزمان با صیانت از امنیت ملی، راه‌های خروج، انعطاف و بازی برد-برد برای طرف مقابل نیز باز بماند. سیاست درست، سیاست بستن همه درها نیست؛ بلکه هنر مدیریت صحنه‌ای است که در آن جنگ «ضروری» به‌منظر نرسد.

در همین چارچوب، شناخت الگوهای رفتاری بازیگران خارجی اهمیت می‌یابد. در نظریه‌های سیاست خارجی، رهبرانی که دچار کیش شخصیت‌اند بیش از آنکه به فرآیند و نهاد تکیه کنند به شهود، تصویر و بازنمایی متوسل می‌شوند. در این الگو، عکس تاریخی، تیتز رسانه‌ای و «به رسمیت شناخته شدن» جایگزین محاسبه هزینه-فایده می‌شود. مطالعه رفتار دونالد ترامپ نمونه روشن این الگو است: تصمیم‌های عجولانه، علاقه به شگفتانه، تمایل به نمایش پیروزی و دشمنی هویتی با رقیبان داخلی. مواجهه مؤثر با چنین الگویی نه در تشدید تقابل بلکه در مدیریت میل به بازنمایی است؛ یعنی ساختن صحنه‌ای که او احساس «برد» کند، بی‌آنکه ما بازنده منافع حیاتی شویم. بن‌بست راهبردی، رهبر عجول را به سوی کش‌های پریسک سوق می‌دهد. وقتی همه درها بسته است، شگفتانه نظامی یا تصمیم غیرمنتظره جذاب‌تر می‌شود. بنابراین هدف اساسی سیاست خارجی باید این باشد که دشمن، حتی دشمن خصمانه، در بن‌بست مطلق قرار نگیرد. امکان خروج، امکان انعطاف و امکان روایت پیروزی کنترل‌شده باید وجود داشته باشد. این منطق، نه از سر خوش‌بینی بلکه دقیقاً از دل محاسبه امنیت ملی بیرون می‌آید.

در این نقطه است که «دیپلماسی شگفتانه» به‌عنوان راه خروج از دور باطل تش معنا پیدا می‌کند؛ دیپلماسی‌ای که عنصر غافلگیری را نه در میدان جنگ بلکه در میدان سیاست به‌کار می‌گیرد. مذاکره مستقیم، اگر مدیریت‌شده، محدود و هدفمند باشد، می‌تواند سوءادراک‌ها را کاهش و روایت را تغییر دهد. شگفتانه دیپلماتیک به‌جای شگفتانه نظامی، هزینه امنیتی را کاهش می‌دهد و ابتکار عمل را به‌دست می‌گیرد. در این چارچوب، بازنمایی اهمیت حیاتی دارد؛ گاهی یک دیدار مستقیم، یک پیام یا یک ابتکار اقتصادی می‌تواند بیش از ده‌ها بیانیه تهدیدآمیز اثر بازدارنده داشته باشد. در این میان، یکی از اصول کلیدی مهار بحران، تفکیک هوشمندانه میدان‌هاست. همسان‌سازی کامل ایالات متحده آمریکا و اسرائیل به بستن گزینه‌های دیپلماتیک می‌انجامد. تمایز تحلیلی میان این دو امکان مانور، مذاکره اقتصادی و مدیریت روایت را فراهم می‌کند. سیاست عاقلانه، همه بازیگران را در یک سبب نمی‌گذارد؛ بلکه با تفکیک امکان معامله و کنترل بحران را افزایش می‌دهد.

تاریخ سیاست ایران نیز نشان می‌دهد که «بازی کردن» و «معطف بودن» نشانه ضعف نیست. تجربه احمد قوام در مواجهه با سادچیکف، نمونه‌ای کلاسیک از این منطق است؛ مذاکره، وعده، زمان خریدن و درنهایت تغییر موازنه به‌نفع ایران، بدون ورود به جنگی ویرانگر. در دوره معاصر نیز مذاکرات منتهی به برجام، فارغ از سرنوشت بعدی آن نشان داد که چگونه می‌توان از آستانه درگیری عبور کرد، تش را مهار و فضای تنفس اقتصادی و امنیتی ایجاد کرد. اینها همه بازی‌های پیچیده‌ای بودند که با «دادن و گرفتن امتیاز» و مدیریت روایت پیش رفتند.

ادامه در صفحه ۷

روایت سعید حجاریان از دی ماه خونین ۱۴۰۴:

چه کسی پاسخگوی خون‌های ریخته شده است؟

ترامپ؟ نتانیاهو؟ رضا پهلوی؟ نیروهای امنیتی؟ روشنفکرانی که می‌توانستند مردم را از خیابانی شدن مضاعف سیاست باز بدارند؟ یا رسانه‌هایی که مردم را تشویق کردند به خیابان بروند؟

ممکن نیست و مستلزم بازنگری‌های جدی در ساختار تصمیم‌گیری است. در پی وقایع دی‌ماه ۱۴۰۴ و گسترش اعتراضات در شهرهای مختلف، حجاریان در گفت‌وگویی تفصیلی با تابناک به بررسی ریشه‌های اقتصادی و سیاسی ناراضی‌هایی، نسبت جامعه و حاکمیت، جایگاه قوه مجریه در ساخت قدرت، مسئله جنگ روانی، نقش رسانه‌ها و چشم‌انداز پیش‌روی جامعه ایران پرداخته است.

ادامه در صفحه ۲

اجتماعی که هرگونه تحرک جمعی را ممتنع می‌کند. این تئوریسین جریان اصلاحات معتقد است، نظام سیاسی ایران در سال‌های اخیر قدرت پیش‌بینی و پیشگیری خود را از دست داده و تا زمانی که افق اصلاحات درون‌زا مسدود باشد باید در انتظار تکرار امواج اعتراضی بود. به گفته او، حل بحران‌های پیچیده اجتماعی و سیاسی با رویکردهای تبلیغاتی و پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده

گروه سیاسی: سعید حجاریان با تأکید بر اینکه شرایط کنونی کشور نیازمند تغییرات عمیق و بنیادین است، می‌گوید حاکمیت تاکنون هیچ پیام روشنی برای ترمیم و اصلاح مخابره نکرده است؛ وضعیتی که به باور او دو پیامد خطرناک در پی دارد: نخست، تقویت گرایش‌های تسلیم‌طلبانه و پرنرنگ شدن ایده مداخله خارجی، دوم، گسترش فرسودگی، افسردگی و درخودرفتگی

در مثلث پیچیده‌ای محصور شده‌ایم؛ اسرائیل موجودیت ایران را هدف گرفته، ترامپ دست بر ماشه دارد و فشارهای خودش را حداکثری کرده و ضلع سوم نیز داخل است. حاکمیتی که افق اصلاحات درون‌زا را مسدود کرده و پیامی هم برای ترمیم نمی‌دهد



دانشگاه

حمله به وزیر علوم!

خشم اصولگرایان از سیمای صراف در چهارمین روز درگیری در دانشگاه‌ها



گروه سیاسی: درحالی که وقایع اخیر در دانشگاه‌های کشور سبب شده برخی نمایندگان تدری و وزیر علوم را تهدید به استیضاح کنند، حسین سیمایی صراف، وزیر علوم، تحقیقات و فناوری، روز گذشته در پیامی ویدئویی درباره اتفاقات اخیر دانشگاه‌ها گفت: «سرمايه‌های نمادین و مشترک ملی متعلق به همه مردم عزیز ایران است. قطعاً هیچ‌یک از شهروندان عزیز ایرانی توهمین به نمادهای ملی، مثل پرچم ایران عزیز، را نمی‌پذیرند». او افزود: «دانشجویان عزیز فرزندان دلبند ما هستند. دانشگاه محیای آموزش، پژوهش و نوآوری است. آشوب عده‌ای در صحن دانشگاه، مثل مخل این فرآیند علمی و آکادمیک است. ما به‌هیچ‌عنوان با آشوب مماشات نخواهیم داشت و آن را تحمل نخواهیم کرد». وزیر علوم تأکید کرد: «استادان و دانشجویان عزیز؛ هزاران استاد و دانشجو امروز سر کلاس‌ها هستند و معترض آشوب‌بند. قطعاً با آشوبگر در شوراهای انضباطی برخورد جدی می‌شود و اگر جنبه قضایی داشته باشد، محاکم قضایی ورود خواهند کرد».

در پی وقایع اخیر دانشگاه‌های کشور در جریان برگزاری مراسم یادبود چهلم جان‌باختگان اعتراض‌دی ماه، انتقاداتی از سوی برخی رسانه‌های وابسته به جریان اصولگر، نمایندگان مجلس این طیف و تشکل‌های دانشجویی‌شان متوجه وزارت علوم، تحقیقات و فناوری شده است. امیرحسین نایبی نماینده تهران، وزیر علوم را تهدید به استیضاح کرد و نوشت: «جناب سیمایی صراف! اگر این وضعیت جمع نشود، روند استیضاح شما در مجلس آغاز خواهد شد». این در حالی است که برخی همفکران او معتقدند که عملی شدن استیضاح در این برهه به صلاح کشور نیست.

مجتبی زارعی، نماینده مجلس نیز پیش‌تر در سخنانی وزیر علوم را تهدید کرده و گفته بود: «آزادی آکادمیک در داخل دانشگاه مسئولیت‌آور است نه جاقوساز؛ مردم متدین تهران مادام که حسن کنند، توانایی مدیریت دارند به دانشگاه‌ها وارد نخواهند شد. اما اگر ببینند جوب و جماعت و جاقو وارد دانشگاه می‌شود و جان فرزندان میهن در خطر است حتماً برای مراقبت از دانشجویان مقابل لیدرهای نفوذی تحت اشراف تروریست‌ها اقدام خواهند کرد! آقای وزیر! شما شخص متعهد و وطن‌خواهی هستید، قرار قبلی‌تان را با شورای امنیت کشور برای ایجاد نظم درون دانشگاهی جدی بگیرید».

روزنامه کیهان هم روز گذشته ضمن اشاره به درگیری‌ها و اقدامات خشونت‌آمیز برخی افراد، تأکید کرد که وزارت علوم و دیگر نهادهای مسئول حق ندارند با دانشجویانگاری عناصر شرور و هنجارشکن، مقدمات بی‌ثبات کردن محیط‌های دانشگاهی و خسارت به امنیت و پیشرفت کشور را فراهم کنند. سایات رجانیوز هم با اشاره به مسئولیت وزارت علوم در مهار این جریان‌ها و جلوگیری از هرج‌ومرج در دانشگاه‌ها از وزیر علوم به دلیل سیاست‌های مدارا و مماشات پیشین او انتقاد کرده و مدعی شده که این سیاست، سبب شده برخی عناصر پریخطر جوسرتر شوند.

تشکل‌های دانشجویی دانشگاه‌های مختلف هم با انتشار توییت‌ها و بیانیه‌هایی با انتقاد از عملکرد مدیریت و وزارت علوم در کنترل تنش‌ها و تأمین امنیت محیط دانشگاهی بر ضرورت حمایت از ساختار مدیریتی دانشگاه‌ها و برخورد قاطع با آشوبگران تأکید کردند.

با وجود این انتقادات و البته تهدید به استیضاح که در شرایط کنونی حتی طرح موضوع آن، نه به صلاح کشور است و نه پیامد مثبتی برای دانشگاه‌ها و امنیت علمی دارد، رویکرد وزیر علوم نشان‌دهنده تلاش او برای ایجاد تعادل میان آزادی آکادمیک و حفظ امنیت دانشگاه‌هاست. سیاست تفکیک میان اعتراض قانونی و آشوبگری سازمان‌یافته، اقدام به برخورد قاطع با خراب‌کاران و تأکید بر محافظت از محیط علمی و نمادهای ملی، نمونه‌ای از مدیریت مسئولانه در شرایط حساس به‌شمار می‌آید. رویکردی که تلاش دارد در میانه بحران، هم امنیت و آرامش دانشگاه‌ها را حفظ کند و هم از تأثیرات منفی تنش‌ها بر پیشرفت علمی و توسعه فناوری کشور بکاهد.

میهن

بررسی رویدادهای سیاسی

ادامه تیتربیک

چه کسی پاسخگوی خون‌های ریخته شده است؟

در ابتدای این گفت‌وگو حجاریان ضمن تسلیت به خانواده‌های سوگوار اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ و آرزوی بهبودی برای زخمی‌های این وقایع و نیز کسانی که به‌لحاظ روحی دچار آسیب شده‌اند، تأکید کرد که بعید است رخداد‌های این دی‌ماه خونین به‌سادگی از حافظه جمعی ما پاک شود. حجاریان در ادامه درباره عوامل مؤثر بر وضعیت کشور توضیح داد و گفت: «وضعیت کشور ما به‌لحاظ ژئوپلیتیک، روندهای جهانی همچنین تحولات درونی از چندین متغیر متأثر است. بخشی از تحولات جبری هستند و هر حکومتی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند که از جمله آنها اشاره کرد. نظام سیاسی ایران باید با تبعیت از نوعی «عقل سرد» درک روشنی از این سه مؤلفه می‌داشت سپس وارد تصمیم‌های سیاستی می‌شد اما متأسفانه این‌گونه عمل نکرد. یعنی حاکمیت نه گذارهای منطقه‌ای را بدرستی درک کرد و نه تغییرات نسلی و گنست در تحولات ارزشی را». او بخش دیگری از مشکلات را محصول عملکرد حاکمیت دانست و توضیح داد: «نظام سیاسی ایران طی روندی، زمین سیاست را به‌حدی ناهموار کرد که عملاً فضای سیاست‌ورزی در آن از میان رفت و چیزی نماند جز کاریکاتوری از سیاست». او با اشاره به تغییر ماهیت سیاست‌ورزی افزود: «اگر به دوره پهلوی یا حتی همین دوره جمهوری اسلامی نگاه کنید، درمی‌یابید که سیاست‌ورزی تا مقطعی مبتنی بر نوعی هویت بوده است... اما اکنون چیزی به‌نام هویت باقی نمانده و مشخص نیست، حاکمیت با چه کسانی طرف شده است».

حجاریان درباره ایده‌هایی چون «سامانه ملی اعتراضات» گفت: «تصور کنید جمعیت معترضی که شماره ملی و تلفن‌شان را در سامانه‌ای که من آن را «سامانه ملی اعتراضات» می‌نامم، ثبت کنند و بعد در یک نقطه مشخص جمع شوند! نتیجه حیرت‌انگیز خواهد بود و این نشان می‌دهد، تجویزکننده‌های چنین ایده‌هایی، بی‌پای‌ش روی زمین سیاست نیست و اساساً درکی از روندها ندارند». او به نظام معرفتی جامعه اشاره کرد و گفت: «من مخالف فحاشی هستم اما به شما بگویم در شرایط فعلی ایراد را متوجه جوانی که کلمات رکیک به‌کار می‌برد، نمی‌دانم... زمانی که به افرادی مانند دکتر سروش متاکی می‌شد، یا زمانی که آتش به‌اختیارها فدا‌تشریات را محاصره می‌کردند... تصور این بود که همه چیز تحت کنترل است یا اینکه از مقطعی تیرها کمانه کرد!». حجاریان به اهمیت رسانه‌ها نیز پرداخت و خاطر نشان کرد: «در میدان رسانه کشور ما دو نگاه وجود دارد: نگاه اول، ملی است و نگاه دوم محفلی... اکنون نگاه دوم غلبه پیدا کرده و طبیعی است، رقیب خارجی با بودجه بیشتر و محتوای جذاب‌تر میدان‌داری کند».

اهمیت مرزبندی اصلاح‌طلبان

حجاریان درباره اهمیت مرزبندی در میان اصلاح‌طلبان و نیروهای تحول‌خواه گفت: «یکی از نقیصه‌های بزرگ اصلاح‌طلبان پیشرو و تحول‌خواهان نداشتن مرزبندی است. یک نیروی سیاسی، فارغ از عنوانی که دارد حتماً باید روشن و صریح مرزبندی داشته باشد و پیوسته مرزهایش را به‌روز کند. این مرزها فراوان است و لزوماً به اعتراضات اخیر مربوط نمی‌شود. اجلاً من متقدم یک نیروی سیاسی در موازنه میان جامعه و حاکمیت باید نگاهش به سوی جامعه باشد. زیرا نخست باید مردم وجود داشته باشند تا دستگاه حاکمیت بر آنها حکومت کند». او با اشاره به خطرات فقدان مرزبندی گفت: «چنانچه نیرو یا نیروهای سیاسی‌ای در دوگانه‌ای انگشت اتهام را به‌سوی جامعه گرفتند و آنها را تحمیق و تحقیر کردند باید به‌صراحت با آنها مرزبندی کرد. حالا ممکن است عده‌ای علاوه بر مرزبندی قائل به «فاش‌کوئی» هم باشند و وارد جزئیات شوند و بگویند چرا چنین نیروهایی علیه مردم سخن می‌گویند، که این بسته به رویکرد افسراد دارد. می‌توان به منظره دعوت‌شنان کرد و یا ماهیت آنها و محافل هدایت‌کننده‌شان را افشا کرد».

حجاریان در پاسخ به این پرسش که آیا نگاهش ممکن است به پوپولیسم نزدیک شود، توضیح داد: «دست‌کم این برجسب را درباره خودم قبول ندارم. به اعتقاد من فعال سیاسی باید آگاهی محیطی داشته باشد. یعنی بداند در چه شرایطی، چگونه موضع بگیرد. این موضع طبیعتاً محصول چندین مؤلفه است از جمله شناخت تاریخی باورها و اعتقادات، تئوری‌ها و روندهای موجود». حجاریان با اشاره به انتخابات ۱۴۰۳ و با تأکید بر فاصله‌گذاری خود حتی با برخی اصلاح‌طلبان سابق افزود: «من در آستانه انتخابات ۱۴۰۳ از سوی برخی دوستان تحت فشار قرار گرفتم تا موضع ایجابی بگیرم و از آقای پزشکیان حمایت کنم. اجلاً از ایشان شناخت داشتم اما تشخیص‌ام این بود نباید چنین موضعی بگیرم ولی هم‌زمان گفتم، موضع انتخاباتی‌ام را براساس ترندها و هشنگ‌ها اتخاذ نکرده و نمی‌کنم؛ اگر در برهه‌ای صندوق رأی آزاد شود حتماً آن را روش مناسبی برای اظهارنظر می‌دانم. بنابراین دنباله‌روی پیشه نکردم. چه آنکه درباره جنگ ۱۲ روزه موضع خودم را گرفتم. اکنون معتقدم جامعه مسیر متفاوتی پیش گرفته و اولین وظیفه ما فهم دقیق این مسئله است. ما نباید همه چیز را به چند اطلاعیه رسمی و چند موضع هماهنگ‌شده افراد تقلیل بدهیم و بگویم ترویس‌هایی آمدند و کشتند و رفتند. باید مشخص شود، مرزبانی و ضدجاسوسی کشور چگونه عمل کرده‌اند که ترویس‌ها آمانده و کشته‌اند و رفته‌اند.

اینجا نقطه فاصله‌گذاری من است حتی با برخی اصلاح‌طلبان سابق! به قول آن طرفی نکست‌سنج باید مراقب صحنه‌آرایی‌های خطرناک باشیم!»

ضرورت تحلیل عقلانی اعتراضات دی ماه

حجاریان در تحلیل اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ و درباره پاسخ‌دهی نیروهای سیاسی به این حوادث با تأکید بر اینکه «بنیاد سیاست باید بر عقلانیت نغاد باشد نه تجویزهای یک‌خطی و موهوم» افزود: «فهم اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ در گرو پاسخ به چند پرسش است: اول: جرعه اعتراضات چگونه زده شد و ماهیت اعتراضات چه بود؟ دوم: چرا اعتراضات دامن‌گیر موجهی نشد و فراتر از آن رفت؟ سوم: چه عواملی باعث پراکندگی اعتراضات در شهرهای متعدد کشور شد؟ و چهارم: چرا اعتراضات با خشونت همراه شد؟»

حجاریان در ادامه به نقد برخی تبیین‌های رایج درباره اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ پرداخت و تأکید کرد که نسبت دادن همه حوادث به «جنگ روانی دشمن» یا سازوکارهای تبلیغاتی اغلب گمراه‌کننده است. او گفت: «زمانی من یادداشتی نوشتم و در آن توضیح دادم برخی مفاهیم و عناوین رهنزن و گمراه‌کننده شده‌اند. به اعتقاد من «جنگ روانی» از جمله مفاهیمی بوده که به‌رم اهمیت آن، باعث گمراهی شده است. برخی گمان می‌کنند، جنگ روانی حاصل دوره‌می چند فرد است که بدون توجه به واقعیت میدان اثرگذار خواهد بود. حال اینکه این‌طور نیست». حجاریان با مثالی توضیح داد: «فردی بگوید از فردا به‌مدت ۷۲ ساعت خورشید طلوع نخواهد کرد و این به علت بی‌کفایتی حاکمیت است. خوب، جمع این گزاره‌ها حتماً موجب جنگ روانی تخریبی نخواهد شد زیرا حتی اگر حاکمیت بی‌کفایت باشد، منشاء طلوع و غروب به بی‌کفایتی او ارتباطی پیدا نمی‌کند اما ممکن است برخی بگویند، معلق نگه داشتن وضعیت تعامل با جهان، سیاست‌ارزی، نظام دسترسی به منابع و... باعث می‌شود، کاسب‌های چند صنف وابسته به آرز خارجی نتوانند کالای جدید خریداری کنند و در نتیجه بزه‌زود و رشکسته خواهند شد. اینها همه کمی هستند و قابلیت ارزیابی دارد و اگر رسانه‌ای روی آن مانور بدهد حتماً توفیق پیدا می‌کند. پس برای اثرگذاری جنگ روانی باید بستری فراهم باشد. متعاقباً درباره سازوکارهای تبلیغی هم چنین است».

او به آثار استفاده نادرست از این مفاهیم هشدار داد و گفت: «باید توجه کنیم جنگ روانی که لقلقه زبان‌هاست با توجه به برخی اقدامات غیرعقلانی اثرگذاری‌اش بیشتر خواهد شد. مثلاً هنوز تکلیف آن جنگنده اف-۳۵ و خلبان زن مشخص نشده و این قبیل محتواها باعث می‌شود هیمنه دستگاه رسانه‌ها فرو بریزد. لذا باید توجه کرد، صحبت مکرر از جنگ روانی تبعاتی دارد که ازجمله آن برجسته شدن ناکارآمدی‌هاست. علاوه بر «جنگ روانی» باید به کار بردن مفاهیمی مانند «انقلاب»، «کودتا» و... و هم‌دقت به خرج دهیم».

ماهیت اعتراضات

حجاریان در ادامه ابعاد اقتصادی، صنفی و سیاسی اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ را تشریح کرد و گفت: «بحث درباره ماهیت اعتراضات نیازمند اطلاعات میدانی و تحلیل ثانویه آمار نهاد‌های بی‌طرف است. اما آنچه مسلم است برخی نظرسنجی‌ها و بعضی کارشناسان مرز اقتصادی پیش‌تر هشدار داده بودند که تاب‌آوری جامعه، دست‌کم از بعد اقتصادی پایین آمده و اتفاقاتی در پیش است. ضمن آنکه جامعه حقیقتاً آف‌اش را از دست داده بود؛ چه به‌لحاظ مناسبات خُرد اقتصادی، چه از نظر تغییرات رفتاری حاکمیت. این مربوط است به اعتراضات بازار و مواردی که جنبه صنفی داشته است. اما باید دیگر کاملاً به سیاست راجع است و تصور این‌سداد سیاسی را بر پرده نمایش افکنده است».

حجاریان درباره دلیل فراتر رفتن اعتراضات از قوه مجریه توضیح داد: «ریشه این مسئله به ساخت قدرت کشور ما مربوط است. برخی رؤسای جمهور، فارغ از مناسبات حقوقی و آنچه در نهادها می‌گذرد، تمایل داشتند خود را در عرض رهبری تعریف کنند. به عبارتی برای قوه مجریه، اصالت قابل بودند و همین امر باعث می‌شد در جامعه نیز به‌عنوان هویتی مستقل خطاب قرار بگیرند. اگر کارنامه آقایان هاشمی‌رفسنجانی، خاتمی و روحانی را ببینید، همگی در این سنت تعریف می‌شوند. حتی آقای احمدی‌نژاد نیز به‌زعم خود تلاش داشت برای قوه مجریه اعتباری دست‌وپا کند مثلاً او بر سر وزیر اطلاعات وقت مدتی خانه نشست». او در ادامه افزود: «اما سنتی از سال ۱۴۰۰ بنا گذاشته شد که رئیس‌جمهور را در طول رهبری تعریف می‌کرد. مثلاً آقای رئیسی گفته بود، من سرپاز امام خامنه‌ای هستم و مطالبی از این دست. نتیجه این شد که در اعتراضات ۱۴۰۱ اصلاح‌کسی ایشان را خطاب قرار نداد. این مسئله تا حدودی درباره آقای پزشکیان هم صادق است. ایشان هم بارها گفته است من آمده‌ام ذیل همان سیاست‌ها فعالیت کنم. یعنی زمانی که مدام به سیاست‌های کلی همچنن «دعوا نکنرن» ارجاع می‌دهد این پیام را مخابره می‌کند که رئیس‌جمهور در طول رهبری است و انتظار خلاقیت نداشته باشید. تداوم حضور برخی وزرای کابینه آقای رئیسی هم مؤید این موضوع است».

حجاریان در پاسخ به این سوال که آیا آقایان رئیسی و پزشکیان را در یک قاب قرار می‌دهد، گفت: «این دو حتماً با هم تفاوت‌های جدی دارند و در مواردی غیر قابل مقایسه هستند زیرا حوزه کارشان تفاوت داشته؛ یکی حاکم شرع و دیگری پزشک قلب بوده است. مسئله اما اینها نیست. مردم به‌شکل عینی شباهت‌ها و تفاوت‌ها را تشخیص می‌دهند. مهم‌ترین شباهت تعریف کردن خود در طول رهبری است». او با ارجاع به گفته مهندس بازرگان افزود: «مسئله ابتکار عمل هنوز حل نشده باقی مانده و حتی صورت جدیدی به خود گرفته است».



حجاریان در ادامه درباره علت پراکندگی اعتراضات توضیح داد: «سابقاً برحسب نگاهی غلط تصور بر این بود که ایران یعنی تهران. بدتر کمی این نگاه غیراجتماعی تغییر کرد و برخی دیگر از مراکز استان‌ها به‌رسمیت شناخته شدند، درحالی که واقعیت به‌گونه‌ای دیگر بود. زیست روزمره و شبکه ارتباطات باعث می‌شود، مسائل به‌سرعت در کشور پراکنده و مرزها برداشته شود».

او به نمونه‌های ملموس اشاره کرد: «کسانی که با پیچیدگی‌های نظام اداری سروکار دارند حتماً در نقطه‌ای اشتراک نظر پیدا می‌کنند و آن اینکه پروکرآسی کشور، پاسخگوی شماری از درخواست‌های‌شان نیست. به همین سبب در پرونده‌های قضایی نیز چنین مسئله‌ای مطرح است؛ کسانی هستند که به هر نحو در دستگاه قضایی وقت‌شان گرفته می‌شود یا گرفتار احکام ناعادلانه می‌شوند. این موارد فاصله مرکز و پیرامون را از بین برده و باعث شده یک‌باره خبر جان‌باختن دادستان یک شهرستان را بشنویم. همین مسئله درباره صداوسیما هم صادق است. زمانی که صداوسیما یک شهر مورد حمله واقع می‌شود و خسارت جدی می‌بیند حتماً مسئله تولیدات استانی نیست بلکه بحث بر سر نمادهاست؛ یعنی جماعتی در شهرستان‌ها صداوسیما را نماد وضع موجود می‌دانند».

حجاریان درباره علت خشونت در اعتراضات گفت: «من از واقعیت میدان خبر دقیق ندارم... اما بر دو نکته تأکید دارم: اول و مهم‌تر از همه اینکه نظام سیاسی ما، قدرت پیش‌بینی و پیشگیری‌اش تحلیل رفته است. دیگر آنکه معضل «کنترل خیابان» و پلیس ضدشورش همچنان در کشور ما لاینحل باقی مانده زیرا اعتراض‌خيابانی، پدیده جدیدی نیست و دنیا آن را هضم کرده و راه کنترل آن را آموخته است». او افزود: «امادام که نظام سیاسی کشور می‌خواهد، معضلات و بحران‌ها را به شکل تبلیغاتی حل کند، دانم! دائماً منتظر امواج اعتراضی باشد. زمانی که تنها فهم حاکمیت از جوانان، «زیست کافی‌ها» و «فعالیت فضای مجازی» آنهاست و حیات اجتماعی و سیاسی را از آنها سلب کرده باید منتظر باشد در نقاط آستانه‌ای، چه با تبلیغات و فراخوان و چه با تصمیم شخصی، آنها را در خیابان ملاقات کند».

حجاریان یادآور شد: «اساس این مسئله به مهندسی اجتماعی و تولیدات دست‌ساز حاکمیت بازمی‌گردد؛ زمانی من بر اصلاح‌طلبان دست‌ساز تأکید داشتم و گفتم این چنین نیرهایی هم اصلاح‌طلبی را به‌لحاظ کارکردی از خاصیت می‌اندازند و هم اعتبار خود را از بین می‌برند. اما الان باید آن گزاره‌ها را به‌روز کنم و بگویم: هر موجودیت دست‌ساز اعم از جوان و پیر، شهری و غیرشهری، مؤمن و غیرمؤمن، در نقطه‌ای به ضد خود تبدیل می‌شود».

چشم‌انداز جامعه ایران

سعید حجاریان درباره افق جامعه ایران و کارایی کمیته‌های حقیقت‌یاب به نکات مهمی اشاره کرد و گفت: «متأسفانه مسد در مثلث پیچیده‌ای محصور شده‌ایم. ضلع اول، موجودیتی به‌نام اسرائیل است که با تمام توانش به فکر افق‌زدایی از جامعه ماست و حتی، نگاهی به تمامیت ارضی ایران دارد. ضلع دوم، دولت دونالد ترامپ است که فشارهای خویش را حداکثری کرده و درحالی که دست‌ی روی ماشه دارد، گوشه‌چشمی به توافق نشنان می‌دهد. ضلع سوم مثلث اما در داخل است. ما با حاکمیتی مواجه هستیم، که افق اصلاحات دروزن‌زا را مسدود کرده و هیچ نشانه‌ای از تغییرات ملموس و مفید نشان نمی‌دهد. یعنی هیچ پیامی، به هیچ قشری از جامعه به‌جهت ترمیم و اصلاح مخابره نمی‌شود حال آنکه شرایط ما تغییرات عمیق و بنیادین می‌طلبد».

حجاریان درباره پیامدهای این وضعیت توضیح داد: «زندگی در چنین شرایطی دو پیامد دارد: اولین پیامد تسلیم‌طلبی و پرزنگ شدن گزاره‌هایی در حمایت از مداخله خارجی است... دومین پیامد فرسودگی و افسردگی و درخودرفنگی است که هر نوع تحرک اجتماعی را منتع می‌کند. یعنی ما وارد شرایطی می‌شویم که عوامل انگیزاننده و هیمنه‌ساز یک به یک از حیات فردی و اجتماعی حذف می‌شوند و این مسئله تبعات بلندمدتی برای ایرانیان دارد». او در پاسخ به پرسش درباره کارایی کمیته حقیقت‌یاب گفت: «من اولاً معتقدم کمیته حقیقت‌یاب بین‌المللی ره به جایی نخواهد برد... هیچ کشوری این آراء را به‌رسمیت نمی‌شناسند. کمیته حقیقت‌یاب داخلی هم شاید در دعوای‌های عشریه‌ای کارساز باشد، اما فراتر از آن خیر؛ حتی تجربیات پرورنده قتل‌های زنجیره‌ای و کوی دانشگاه تهران هم نشان داد، ساختار حقیقت‌یابی ایران فشل است و در نقطه‌ای به صخره‌های ستبر برخورد می‌کند!»

او افزود: «علاوه بر بحث کمیته حقیقت‌یاب و امثال ذلک یک مسئله را ما باید بدرستی کالبدشکافی کنیم. در اعتراضات دی‌ماه، واوش چند گزاره مهم است: اولین آنها مربوط به ترامپ است که گفت اگر جمهوری اسلامی همچون گذشته مردم‌اش را بکشد، آمریکا در موضوع مداخله خواهد کرد. دیگری، فراخوان رضا پهلوی است که به پشتوانه پیام ترامپ، مردم را برای دو روز ۱۸ و ۱۹ دی به سر دادن شعار دعوت کرد؛ چه خیابانی، چه از منازل، سوم، حضور مردم در خیابان در دو روز مورد اشاره است که سپس کشتار اتفاق افتاد و با تقریب بالایی مشخص است چه کسانی قاتل بوده‌اند». حجاریان پرسش اساسی را اینگونه مطرح کرد: «ترامپ بعد از آن دو روز، چندین نوبت اعلام موضع کرده اما اقدامی نکرده است. حال باید پرسید، چه کسی مقصر است و باید پاسخگوی خون‌های ریخته شده باشند؟ ترامپ، تانیاهو، رضا پهلوی، نیروی امنیتی یا روشنفکرانی که می‌توانستند، مردم را از خیابانی شدن مضاعف سیاست بازدارند یا رسانه‌هایی که مردم را تشویق کردند به خیابان بروند؟ اگر در این اعتراضات یک فرد کشته شده بود باید سراغ مباشر می‌رفتیم یعنی کسی که واقعه قتل به او انتساب پیدا می‌کند، اما اگر تعداد زیادی کشته شوند باید سراغ چه کسی برویم؟»



تهدید ایران و ایرانیان

ترامپ می گوید جنگ برای ایران و مردم ایران بسیار سنگین خواهد بود

گروه بین الملل: دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا با انتشار پستی در تروث سوشیال به موجی از شایعات و گزارش های نادرست درباره مذاکرات آمریکا و ایران پاسخ داد. رسانه های مختلف در هفته های اخیر داستان هایی منتشر کرده اند که ادعا می کنند ژنرال دنیل کین، معروف به رازین، مخالف هرگونه اقدام نظامی آمریکا علیه ایران است اما ترامپ این ادعاها را کاملاً رد کرد و آنها را جعلی و بدون منبع دانست. او تأکید کرد که ژنرال کین مانند هر آمریکایی دیگری ترجیح می دهد، جنگی رخ ندهد اما اگر تصمیم نظامی علیه ایران گرفته شود، او به خوبی می داند چگونه باید آن را به پیروزی رساند. ترامپ در توضیح سابقه نظامی کین به عملیات «چکش نیمه شب» اشاره کرد، عملیاتی که برنامه هسته ای ایران را هدف قرار داد و با بمباران های B-2 کاملاً منهدم شد و افزود که کین همیشه بر پیروزی تمرکز دارد و هیچگاه از اقدام نکردن سخن نگفته است. رئیس جمهور همچنین تأکید کرد که تصمیم نهایی درباره هرگونه عملیات نظامی برعهده اوست و ترجیح می دهد، توافق دیپلماتیک حاصل شود اما در صورت شکست مذاکرات، پیامدها برای ایران و مردم این کشور بسیار سنگین خواهد بود. این اظهارات ترامپ در شرایطی مطرح شد که هشدارهایی از سوی مقامات نظامی و کشورهای مختلف جهان درباره پیامدهای

هرگونه مداخله نظامی در ایران منتشر شده است. ژنرال دن کین، رئیس ستاد مشترک ارتش، طی جلسات شورای امنیت ملی همچنین مقامات ارشد پنتاگون، نگرانی های جدی خود را درباره کارزار نظامی طولانی مدت علیه ایران اعلام کرده اند. روزنامه های وال استرییت ژورنال، نیویورک تایمز و واشینگتن پست گزارش داده اند که گزینه های نظامی در حال بررسی، از حملات محدود تا عملیات های گسترده هوایی برای سرنگونی حکومت ایران، با خطرات قابل توجهی همراه هستند. این خطرات شامل تلفات نیروهای آمریکایی و متحدان، کاهش توان دفاع هوایی، فشار بیش از حد بر نیروها و محدودیت در ذخایر مهمات است. مقامات نظامی برآوردهای محتاطانه ای از هزینه ها و خطرات عملیات ارائه می دهند و هشدار داده اند که هرگونه کارزار طولانی مدت ممکن است، آمادگی ارتش آمریکا را برای درگیری های آتی با دیگر قدرت ها، از جمله چین، تحت تأثیر قرار دهد. خطرات احتمالی حمله به ایران تنها به تلفات انسانی محدود نمی شود. خلبانان آمریکایی در برابر سیستم های پدافند هوایی ایران آسیب پذیر هستند و موشک ها و پهپادهای ایران می توانند، نیروها را در پایگاه های مختلف در خاورمیانه هدف قرار دهند. همچنین امکان دارد مراکز جمعیتی در اسرائیل مورد حمله قرار گیرند. مقامات آمریکایی هشدار داده اند که ذخایر موشک های



نیویورک تایمز نیز به نقل از منابع داخلی کاخ سفید، اظهارات ترامپ درباره خوش بینی ژنرال کین نسبت به پیروزی آسان در هر اقدام نظامی را به چالش کشید و نوشت که دیدگاه واقعی کین محتاطانه و بر ارزیابی دقیق خطرات استوار است. این گزارش ها نشان می دهند که تصمیم نهایی درباره هر اقدام نظامی، حتی در سطح بالای دولت، پیچیده و با در نظر گرفتن جوانب فنی، لجستیکی و دیپلماتیک اتخاذ می شود. در نهایت، آنچه روشن است این است که اختلاف میان برداشت عمومی، روایت رسانه ها و تحلیل های نظامی، فضای پیچیده و پرتشتی را در تصمیم گیری های واشینگتن درباره ایران ایجاد کرده است. ترامپ تلاش کرده با تأکید بر کنترل خود و سابقه نظامی ژنرال کین، اطمینان بخشی نسبی ایجاد کند اما هشدارهای متعدد درباره مخاطرات عملیات نظامی علیه ایران همچنان در سطح داخلی و بین المللی پابرجاست و نشان می دهد که مسیر پیش رو نه ساده است و نه بدون ریسک.

رهگیری و سامانه های دفاعی با یوت، تاد و SM-3 محدود است و مصرف گسترده آنها در یک عملیات احتمالی، فشار مضاعفی بر آمادگی دفاعی آمریکا وارد خواهد کرد. همزمان با این نگرانی ها استقرار طولانی مدت ناو هواپیمابر یواس اس جرال د آر. فورد در غرب آسیا، بزرگترین کشتی جنگی آمریکا، برای حمایت از عملیات احتمالی علیه ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است. این ناو از ژوئن گذشته در دریا بوده و اکنون در مسیر یک مأموریت ۱۱ ماهه قرار دارد که رکورد طولانی ترین مأموریت مداوم یک کشتی جنگی ایالات متحده را خواهد شکست. گزارش ها نشان می دهد که مشکلات فنی و فشار زیاد بر خدمه این ناو باعث شده برخی از ملوانان حتی به ترک نیروی دریایی پس از بازگشت فکر کنند. در ادامه گزارش ها، واشینگتن پست نوشت که ژنرال کین به رئیس جمهور و مقامات ارتش هشدار داده است که کمبود مهمات حیاتی و نبود حمایت متحدان، خطرات جدی بر عملیات و نیروهای آمریکایی تحمیل می کند.

آمریکای جنوبی

پرستوی مکزیکی

سلطان مواد مخدر مکزیکی چگونه لو رفت؟



ابوالفضل خدایی

گروه بین الملل

نمسویو روبین اوسگونرا سروانتس، مردی که جهان او را با نام «المنجو» می شناسد در جهان جرم سازمان یافته، چیزی فراتر از یک قاچاقچی مواد مخدر است. او نماد یک تحول ساختاری در کارتل ها است؛ انتقال از پدرخوانده های سنتی با روابط خانوادگی و توافق های پشت پرده به یک سازمان شبه نظامی با منطق شرکت های چندملیتی و خشونت مهندسی شده. در حالی که خوانکین «ال چاپو» گوسمان برای خود تصویری شبه اسطوره ای ساخته بود، المنجو ترجیح می داد که دیده نشود. او نه قهرمان فرهنگ عامه بود و نه سوژه خودنمایی؛ او یک مدیر در سایه بود که کارتل خالیسکو نسل جدید را به سریع ترین سازمان جنایی در حال رشد مکزیکی تبدیل کرد.

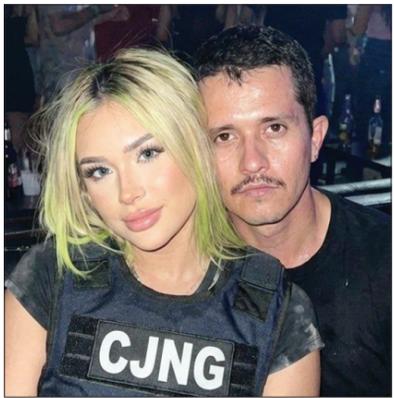
داستان زندگی او از فقر مطلق آغاز می شود. نمسویو سال ۱۹۶۶ در روستای کوچک نارانخو در چیلا در ایالت میچوآکان به دنیا آمد؛ منطقه ای که کشاورزی اوکادو و فقر مزمن دو واقعیت همزمان آن بودند. او یکی از ۶ برادر بود و در کودکی مدرسه را رها کرد تا در مزارع کار کند. نوجوانی اش با قاچاق ماری جوانا گره خورد و در دهه ۱۹۸۰، مانند بسیاری از هم نسلانش، به طور غیرقانونی به آمریکا مهاجرت کرد. زندگی در آمریکا برای او ترکیبی از حاشیه نشینی، جرم های خرد و اخراج های مکرر بود. در کالیفرنیا چندین بار به دلیل جرائم مرتبط با سلاح و اموال مسروقه بازداشت شد و نهایتاً سال ۱۹۹۶ در یک عملیات دام گذاری اداره مبارزه با مواد مخدر آمریکا دستگیر شد؛ جایی که به عنوان ناظر در یک معامله هروئین نقش داشت. سه سال زندان فدرال و اخراج نهایی به مکزیکی، زندگی او را به طور بنیادین تغییر داد. بسیاری از قاچاقچیان پس از چنین شکستی محو می شوند اما برای المنجو این نقطه شروع بود.

بازگشت او به مکزیکی با یک تناقض عجیب همراه بود: مدتی به عنوان پلیس در ایالت خالیسکو خدمت کرد. این تجربه به او چیزی داد که بعدها به مزیت استراتژیک تبدیل شد: شناخت دقیق ساختار امنیتی دولت، روش های تعقیب، فساد نهادی و ضعف های سیستم. او پس از ترک نیرو به کارتل میلیو پیوست و با ازدواج با روزالیندا گونزالس والنسیا به خانواده مالی قدرتمند «لوس کونیس» متصل شد. این پیوند خانوادگی شبکه مالی کارتل آینده او را تضمین کرد.

فروپاشی کارتل میلیو و کشته شدن ایگناسیو «ناچو» کورنل، فرمانده ارتش کارتل سینالوا، خلأ قدرتی ایجاد کرد که ال منجو آن را فرصت دید. او فقط بقایا را جمع نکرد؛ بلکه ساختاری جدید بنا کرد: کارتل خالیسکو نسل جدید. این سازمان نه تنها قاچاقچی مواد مخدر بود بلکه یک ارتش خصوصی، یک

شبکه لجستیکی جهانی و یک شرکت چندلایه جنایی به شمار می رفت. تحت رهبری او CJNG به طور نظام مند از تاکتیک های شبه نظامی استفاده کرد. در سال ۲۰۱۵ نیروهایش با نارنجک انداز یک بالگرد ارتش مکزیکی را سرنگون کردند؛ رخدادی که به طور گسترده تأیید شده و به نماد قدرت نامایی کارتل تبدیل شد. این عملیات فقط یک درگیری نبود بلکه یک پیام سیاسی و تبلیغاتی بود: کارتل می تواند با دولت در سطح نظامی مقابله کند.

المنجو همچنین یکی از معماران گذار از مواد مخدر سنتی به مواد مخدر صنعتی بود. مت آمفامین و فتانیل، که تولید آنها به زمین کشاورزی نیاز ندارد، سودآوری بی سابقه ای برای کارتل ها ایجاد کرد و زنجیره تأمین جهانی مواد شیمیایی را به میدان برد



جدیدی تبدیل کرد. تسلط بر بندر لازارو کاردناس و مسیرهای واردات پیش سازهای شیمیایی از آسیا، کارتل او را به یک بازیگر جهانی بدل کرد. اما راهبرد او تهاجمی بود. برخلاف سنت ایجاد مناطق حائل میان کارتل ها، ال منجو به قلمرو رقبای قدرتمند مانند سینالوا و کارتل خلیج نفوذ کرد. این سیاست مکزیکی را به مجموعه ای از مناطق جنگی تبدیل کرد که خشونت در آنها نه پیامد تجارت بلکه ابزار سلطه بود. همین سطح خشونت، او را به هدف اصلی DEA تبدیل کرد و برای دستگیری اش، جایزه چند میلیون دلاری تعیین شد.

با وجود این، زندگی شخصی او متفاوت از تصویر کلیشه ای سلطان های مواد مخدر بود. او به تجمّل علاقه نداشت و زندگی کوچ نشین و متضبطی در کوهستان ها داشت. گزارش های مختلف از بیماری کلیوی او حکایت دارند که باعث وابستگی به مراقبت پزشکی شده بود. همین وابستگی، حلقه اطراف او را محدود و بسیار حساس کرد. در میان این حلقه، زنی حضور داشت که در گزارش های اطلاعاتی با نام مستعار «الا والتینا» شناخته

اروپا

اخطار هسته ای مدودف به اوکراین

از هر سلاح غیر متعارفی استفاده می کنیم

«دیمیتری مدودف» نایب رئیس شورای امنیت روسیه در پاسخ به سوالاتی درباره خیر تلاش انگلیس و فرانسه در ارسال تسلیحات هسته ای به اوکراین گفت: «اطلاعات خارجی روسیه در مورد قصد پاریس و لندن برای انتقال فناوری های هسته ای به کی یف، اوضاع را به طور اساسی تغییر می دهد و ایسن مربوط به نابودی منع اشاعه و چیز دیگری در حقوق بین الملل نیست». او که سابقاً رئیس جمهور و نخست وزیر روسیه هم بوده در ادامه گفت: «این انتقال مستقیم سلاح های هسته ای به یک کشور در حال جنگ است... کمترین شکی وجود ندارد که تحت چنین تحوّل از وقایع، روسیه مجبور خواهد شد از هر سلاحی، از جمله سلاح های هسته ای غیراستراتژیک علیه اهدافی در اوکراین که تهدیدی برای کشور ما هستند، استفاده کند». مدودف در پاسخ به خبرنگاری راشا تودی، خاطر نشان کرد: «در صورت لزوم، علیه کشورهای تأمین کننده که در یک درگیری هسته ای با روسیه همدست می شوند. این پاسخ متقارنی است که فدراسیون روسیه حق دارد به آن پاسخ دهد». پیشتر سرویس اطلاعات خارجی روسیه اعلام کرد، انگلیس و فرانسه به دنبال تهیه و ارسال تسلیحات هسته ای به اوکراین هستند. در بیانیه سرویس اطلاعات خارجی روسیه آمده است: «لندن و پاریس در حال آماده سازی برای مسلح کردن کی یف به بمب هسته ای هستند. نخبگان انگلیسی و فرانسوی آماده پذیرش شکست نیستند. اعتقاد بر این است که اوکراین باید به «واندر وافه» یا همان سلاح شگفت انگیز مجهز شود». در بخش دیگری از این بیانیه همچنین آمده است: «اگر کی یف یک بمب اتمی یا حداقل یک بمب کثیف داشته باشد، می تواند شرایط مطلوب تری را برای پایان درگیری ادعا کند». در این بیانیه آمده است: «انگلیس و فرانسه می دانند که وضعیت موجود در اوکراین هیچ شانسی برای پیروزی بر روسیه به دست نیروهای مسلح اوکراین باقی نمی گذارد و این کشورها به طور فعال برای حل مسائل مربوط به تأمین سلاح های هسته ای و وسایل پرتاب آنها برای کی یف تلاش می کنند».



می شد. برخلاف المنجو، او سبک زندگی شهری و لوکس را ترجیح می داد. همین تضاد سبک زندگی، ردهای ایجاد کرد که مأموران مکزیکی و آمریکایی توانستند، آن را تحلیل کنند. به جای تعقیب مستقیم رهبر کارتل، تمرکز روی اطرافیان و الگوهای رفت و آمد آنها قرار گرفت؛ روشی کلاسیک در ضد جاسوسی که بارها در تعقیب رهبران گروه های مخفی استفاده شده است. خرید تجهیزات پزشکی تخصصی، رفت و آمد خودروهای لوکس به مناطق کوهستانی و تغییر مکرر رانندگان و پلاک ها، الگوی قابل تحلیل ایجاد کرد. هرچند جزئیات دقیق عملیات اطلاعاتی محرمانه است اما منابع متعدد تأیید کرده اند که ضعف های رفتاری اطرافیان نقش مهمی در شناسایی مخفیگاه ها داشته اند. در این چارچوب، «استان (اخیات معشوقه)» بیش از آنکه یک همکاری مستقیم با دولت باشد، نمادی از شکست امنیت عملیاتی است. با این حال، عملیات های گسترده نیروهای امنیتی مکزیکی علیه CJNG در سال های اخیر نشان داده که شبکه او تحت فشار شدید است و مسئله جانشینی به یکی از بحران های اصلی کارتل تبدیل شده است.

مقامات مکزیکی در این راستا اعلام کردند، یک سرخ در درباره قرار عاشقانه المنجو، آنها را به مخفیگاه وی در شهر کوچکی در ایالت خالیسکو راهنمایی کرد. در این عملیات که به کشته شدن او انجامید، خشونت های گسترده ای سراسر مکزیکی را فرا گرفت.

واقعیت مهم دیگر این است که پسر او، روبین اوسگونرا گونزالس مشهور به «ال منچیتو» در آمریکا به حبس ابد محکوم شده است. این مسئله ساختار جانشینی کارتل را به شدت تضعیف کرده و رقابت میان جناح های داخلی، به ویژه خانواده همسر او و فرماندهان منطقه ای، را تشدید کرده است. تجربه تاریخی نشان می دهد که حذف یا ضعف رهبر کارزماتیک اغلب به تجزیه و افزایش خشونت درون کارتل منجر می شود؛ پدیده ای که در سینالوا و زتاس نیز مشاهده شده بود.

داستان المنجو، در سطحی عمیق تر، روایت تحول جرم سازمان یافته در قرن بیست و یکم است. او نشان داد که کارتل ها می توانند به ساختارهایی شبه دولتی تبدیل شوند که همزمان اقتصاد، جنگ و تبلیغات را مدیریت می کنند. استفاده از ویدئوهای تبلیغاتی، تجهیزات نظامی پیشرفته و ساختار فرماندهی شبه ارتشی، مرز میان گروه جنایی و شورشگر مسلح را محو کرد. اما پایان این روایت چه با دستگیری، چه مرگ، چه تضعیف تدریجی یک حقیقت قدیمی را برجسته می کند: آسیب پذیری انسانی. در نهایت، نه فناوری ضدشوند، نه ارتش خصوصی و نه میلیاردها دلار درآمد نمی تواند، ضعف های عاطفی و رفتاری را حذف کند. نزدیکان، خانواده، معشوقه ها و نیاز به زندگی عادی، بزرگترین شکاف در امنیت پنهان کاری هستند.

المنجو پیش از یک قاچاقچی، یک مدیر جنگی بود که منطق شرکت های جهانی را به اقتصاد مواد مخدر آورد. اما داستان او نشان داد که حتی در جهان زیرزمینی، قدرت مطلق همواره با یک تناقض انسانی همراه است: برای بقا باید از همه فاصله گرفت اما برای انسان بودن باید به کسی نزدیک شد. همین تناقض سرنوشت بسیاری از سلطان های مواد مخدر را رقم زده است و احتمالاً داستان نسل بعدی آنها را نیز خواهد نوشت.

در جدال با براهنی و شمس

جایگاه **علی باباچاهی** در شعر معاصر ایران به روایت **بهزاد خواجهات**



اسفند، ادبیات ایران یکی از بازگوش‌ترین، جسورترین و نوگرترین شاعران خود را از دست داد؛ مردی را تأیید کرد که دهه‌ها با کلمات، نه فقط شعر، که «وضعیت‌های دیگر» را خلق می‌کرد. علی باباچاهی، شاعری که از کرانه‌های نیلگون بوشهر برخاسته بود، پس از ۸۳ سال زیستن در تلاطم کلمه و نقد، سرانجام در سکوتی که به تلخی طنزهای سیاهش می‌مانست، به دریا پیوست. کارنامه ادبی باباچاهی، اقیانوسی از تنوع است. او که در دهه ۴۰ با مجموعه‌هایی چون «در بیهوشی گاهی» و «جهان و روشنائی‌های غمناک» به عنوان شاعری عاطفی و تصویرگرا شناخته می‌شد، در دهه‌های بعد با چرخشی شگفت‌انگیز، جریانی را نمایندگی کرد که خود آن را «شعر در وضعیت دیگر» نامید. او با انتشار بیش از ۳۰ مجموعه شعر، از جمله «منم بارانم»، «عقل عذاب می‌دهد» و اثر تحسین‌شده «این کشتی پراسرار» (برگزیده جایزه احمد شاملو)، ثابت کرد شعر پسانیمایی می‌تواند هم‌زمان هم عمیق باشد و هم با طنزی رندانه، ساختارهای صلب زبان را در هم بشکند.

جنبه‌های زمینی و غیرقدسی پیدا می‌کنند. برای مثال، معشوق که در شعر سنتی امری قدسی و دست‌نیافتنی بود، در شعر باباچاهی به شخصیتی عادی و روزمره تبدیل می‌شود که شاعر با او رابطه انسان با انسان دارد. نکته دیگر این‌که شعر ایشان بیش از آن‌که وامدار گزاره‌های استدلالی و منطقی باشد، شعری «افشاشی» و القایی است. ایشان کشف‌های زبانی خود را به شکل پرتاب‌گونه در اختیار خواننده قرار می‌دهند. باباچاهی معتقد بود زبان رسمی و عادی، درگیر مناسبات سیاسی است؛ لذا برای رهایی، باید علیه این نظم زبانی شسورید. «خواجهات درباره دل‌بستگی باباچاهی به جنوب و بوشهر و حضور این خطه در شعر او می‌گوید: «شعرهای اولیه ایشان متأثر از اتمسفر بوشهر و عناصر بومی جنوب بود اما در دوره‌های بعدی، به‌ویژه پس از دهه ۷۰، تأثیر محیط کهن‌نگ شد و جای خود را به بازی‌های زبانی داد؛ هرچند گاهی از قابلیت‌های لهجه بوشهری در ساختارهای زبانی شعرش بهره می‌برد.»

چالش باباچاهی با براهنی و شمس لنگرودی

خواجهات درباره جایگاه کتاب‌های تحقیقی و نقدهای علی باباچاهی در تبیین شعر معاصر هم می‌گوید: «ایشان شاعری «ذووجهتین» بودند که نشان از وسعت اندیشه ایشان داشت. کمتر شاعری را داریم که هم شعر سنتی و هم شعر پیشرو را به خوبی بشناسد و در عین حال آثار تئوریک آکادمیک موفق داشته باشد. زبان نقد ایشان دوگانه بود: گاهی آکادمیک و بسیار رسمی (مثل کتاب «شعر و شاعران در جنوب») و گاهی غیررسمی، بویا و آمیخته به طنز (مثل کتاب «گزاره‌های منفرد»). باباچاهی شخصیتی «جامع‌الاطراف» داشت. شاید از نظر گستردگی فعالیت (روزنامه‌نگاری، کار فولکلوریک، نقد و ترجمه) کسی به پای شاملو نرسد، اما باباچاهی گزینه‌ای قابل اعتناست که می‌تواند در کنار بزرگی چون شاملو یا در اقصی دیگر در کنار رضا براهنی قرار بگیرد.» او درباره چالش باباچاهی با براهنی و شمس لنگرودی می‌گوید: «در دهه ۷۰ که بحث شعر زبانی مطرح شد، آقای براهنی در کارگاه‌های خود رویکردی بسیار تجربی و صنعت‌مدار داشتند؛ یعنی می‌خواستند نظریات فلسفی ترجمه‌شده را مستقیماً در شعر پیاده کنند. اما نگاه آقای باباچاهی و همراهان ایشان این بود که مسا این نظریات را به عنوان یک «امکان» (و نه یک پیش‌فرض صلب) بررسی کنیم و معتقد به حفظ پیوستگی با سنت در کنار نوآوری بودیم. هم‌چنین ایشان چالشی جدی با جریان «ساده‌نویسی» داشتند. به یاد دارم مناظره‌ای میان ایشان و آقای شمس لنگرودی شکل گرفت. من هم در آن مقطع مقاله‌ای مفصل در دفاع از جهت شعر زبانی نوشتم که بعدها آن را به یک مقاله علمی-پژوهشی بر پایه نظریه «ریزوماتیک» دلتوز تبدیل کردم و در مجله دانشگاه تیریز به چاپ رسید تا تفاوت‌های مبنایی شعر باباچاهی و شمس لنگرودی را تبیین کنم.»



قمار بزرگ

علی میرسپاسی در کتاب **انقلاب آرام ایران**

چرخش گفتمانی پهلوی دوم را عامل مهم سقوط آن معرفی می‌کند

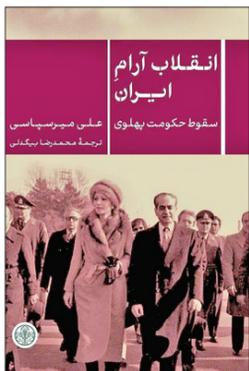
علی میرسپاسی، استاد جامعه‌شناسی و مطالعات خاورمیانه دانشگاه نیویورک که ریاست «مرکز مطالعات ایران‌شناسی» این دانشگاه و هم‌چنین سردبیری بخش مجموعه کتاب‌های «گلوبال میدل ایست» نشر کمبریج را در کارنامه خود دارد، آثاری متعددی درباره ایران معاصر نوشته که از جمله آن‌ها می‌توان به «روشنگری و بیم و امیدهای روشن‌فکران در ایران»، «آملی در مدیریت ایرانی»، «کشف ایران» و «چگونه به آبادانی ایران فکر کنیم؟» اشاره کرد. بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه به تازگی کتاب «انقلاب آرام ایران: سقوط حکومت پهلوی» او را با ترجمه محمدرضا بیگدلی منتشر کرده است.

«انقلاب آرام ایران: سقوط دولت پهلوی» که متن اصلی آن سال ۲۰۱۹ توسط انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر شد، تلاشی آکادمیک و میان‌رشته‌ای برای بازاندیشی در علل فروپاشی نظام پهلوی است. این اثر در سنت تاریخ فکری و جامعه‌شناسی سیاسی قرار می‌گیرد و به جای تمرکز بر لحظه انفجاری انقلاب ۱۳۵۷، نگاه خود را به تحولات آرام، تدریجی و کمتر مرئی فرهنگی و گفتمانی معطوف می‌کند که طی چند دهه پیش از آن شکل گرفتند. میرسپاسی در این کتاب استدلال می‌کند که پیش‌زمینه اصلی سقوط دولت پهلوی نه صرفاً بحران اقتصادی، سرکوب سیاسی یا بسیج توده‌ای، بلکه نوعی «انقلاب آرام» در سطح ایده‌ها، زبان و هویت فرهنگی بود. به باور او، از دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی، گفتمان ضدغرب و اصالت‌گر در فضای فکری ایران تثبیت شد که به تدریج مشروعیت مدرنیزاسیون دولتی را از درون تضعیف کرد. این گفتمان، که با مفاهیمی چون غرب‌زدگی، بازگشت به خویشستن و معنویت شرقی شناخته می‌شد، صرفاً محصول اپوزیسیون نبود، بلکه به شکل متناقضی در دل نهادهای فرهنگی رسمی نیز بازتولید می‌شد. کتاب «انقلاب آرام ایران» نشان می‌دهد حکومت پهلوی، در تلاش برای مشروعیت‌بخشی به پروژه مدرن‌سازی خود، هم‌زمان از زبان نقد غرب، اصالت فرهنگی و هویت ملی استفاده می‌کرد. همین هم‌نشینی مدرنیزاسیون دولتی با لفاظی‌های ضد مدرن، فضایی فکری پدید آورد که در آن تمایز میان گفتمان رسمی و گفتمان انتقادی تضعیف شد. متفکرانی چون احمد فرید، جلال آل احمد و علی شریعتی در این بستر، نقشی محوری در صورت‌بندی تصویری دوگانه از جهان ایفا کردند: شرق معنوی و اصیل

فیلم‌مستند

یک چرخش تاریخی رادیکال در گفتمان حکومت پهلوی

«انقلاب آرام ایران» اثری مهم و تأثیرگذار است که فهم ما از سقوط دولت پهلوی را از سطح وقایع به عمق ایده‌ها می‌برد و نشان می‌دهد چگونه تحولات فرهنگی می‌توانند پیش‌درآمد دگرگونی‌های سیاسی بنیادین باشند. میرسپاسی در این کتاب رابطه میان مدرنیزاسیون دولتی و گفتمان‌های ضد-مدرنیته را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه این



انقلاب آرام ایران
سقوط حکومت پهلوی
علی میرسپاسی
ترجمه محمدرضا بیگدلی
کتاب پارسه
۲۹۲ صفحه
۷۵۰۰۰۰ تومان

دانشگاه در آشوب

نگاهی به فیلم مستند «پنج مطالبه» محصول سال ۲۰۲۳

کلیدی فیلم، هنری آرسنه، چارلز پاول و فرانس کوبنگتون، در اواسط تا اواخر دهه ۱۹۶۰ به پردیس وارد می‌شوند و با بدنه دانشجویی غالباً سفیدپوست و عمدتاً یهودی در پردیسی در قلب هارلم روبه‌رو می‌شوند. اکثر دانشجویان سیاه‌پوست و پورتوریکویی آن زمان از طریق برنامه «جست‌وجو برای آموزش، رشد و دانش» پذیرفته شده بودند؛ ابتکاری ویژه که در سال ۱۹۶۵ راه‌اندازی شد تا با اعمال استانداردهای متفاوت پذیرش، گروه کوچکی از جوانان محروم و مستعد تحصیلی را به دانشگاه جذب کند. هنری، چارلز و فرانس برای حضور در کمیته‌ای موقت به نام «کمیته ده نفره» انتخاب می‌شوند؛ گروهی که مأموریت داشت پنج مطالبه دانشجویی برای افزایش تنوع در پردیس را به رئیس دانشگاه، بویل گالاگر، ارائه دهد. وقتی درخواست‌های آنها با سکوت مواجه می‌شود، آنها تعطیلی پردیس را سازماندهی می‌کنند؛ اعتراضی نمادین برای عمومی کردن مطالباتشان. سپس با سایر دانشجویان رنگین‌پوست ارتباط برقرار کرده و برنامه‌ریزی برای تصرف پردیس را آغاز می‌کنند.

فیلم مستند «پنج مطالبه» محصول سال ۲۰۲۳ به کارگردانی گرتا شیلر و آندره‌آویز داستانی پرکشش درباره اعتصاب دانشجویانی است که برای همیشه چهره آموزش عالی را تغییر داد. در ۲۲ آوریل ۱۹۶۹، گروهی از دانشجویان سیاه‌پوست و پورتوریکویی، کالج شهری نیویورک را پنج مطالبه اصلی تعطیل کردند. با شعله‌ور شدن شور و هیجان انقلابی که سراسر کشور را فرا گرفته بود، این اعتصاب به سرعت به یک قیام تبدیل شد؛ اشغال طولانی مدت پردیس جنوبی، لغو کلاس‌ها، به آتش کشیده شدن ساختمان‌ها و استعفا رئیس دانشگاه را به دنبال داشت. مستند «پنج مطالبه» از دیدگاه‌های گوناگون، این تصرف انفجاری دانشجویی و تجربه برانگیز ۲۵ ساله «پذیرش آزاد» را به تصویر می‌کشد؛ تجربه‌ای که دانشگاه را به یکی از متنوع‌ترین پردیس‌های کشور تبدیل کرد. فیلم آن فصل پرچالش در تاریخ نیویورک را روشن و تأثیر و میراث آن را در امروز بررسی می‌کند.

برده اول

برده اول محیط و شخصیت‌های داستان را معرفی می‌کند و فضای سیاسی حاکم بر آن دوران را توضیح می‌دهد؛ فضایی که منجر به تصرف پردیس شد. کالج شهری نیویورک، واقع بر تپه‌ای در هارلم، در سال ۱۸۴۷ به‌عنوان یک تجربه بی‌سابقه در دموکراتیزه کردن آموزش عالی تأسیس شد. مأموریت بنیادین آن، آموزش دادن به فقیران شهری بود که در غیر این صورت دسترسی به دانشگاه نداشتند. تعداد زیاد برندگان جایزه نوبل در میان فارغ‌التحصیلان و تحرک اجتماعی فراهم‌شده برای خانواده‌های طبقه کارگر و مهاجر، نشان‌دهنده موفقیت آن تجربه برای برخی گروه‌هاست. سه نفر از شخصیت‌های



یادگار ماندگار

به یاد رفعت هاشم‌پور صدایشه نقش‌های بزرگ سینمایی



کارهای موزیک و افکت فیلم هم انجام می‌شد و همین موضوع حسابی کار را عقب انداخت. علی کسمایی، مدیر دوبلاژ فیلم به او سه روز استراحت می‌دهد تا بتواند این صحنه را دوبله کند.

بر باد رفته

رفعت هاشم‌پور در یکی از به‌یادماندنی‌ترین نقش‌آفرینی‌هایش در دوبله نقش اسکارت و در فیلم بر باد رفته، در هر دو نسخه سینمایی و ویدئویی فیلم به‌جای ویویون لی حرف زده است اما خودش نسخه سینمایی را ترجیح می‌دهد: «ای کاش همان صدایی که روی فیلم سینمایی ۳۵ میلیمتری بود، برای ویدئو هم استفاده می‌شد». با این‌وجود دوبله این فیلم و صدایش هاشم‌پور را یکی از موفق‌ترین دوبله‌های ایرانی به حساب آورد. کمتر کسی است که فیلم بر باد رفته را دیده باشد و صدای اسکارت را هنوز به‌یاد نداشته باشد که وقتی ملانی می‌میرد و رت بانتر ترکش می‌کند، می‌گوید: «ناید می‌گذاشتم اون بره. حتماً برای برگرداندنش راهی هست. الان نمی‌توانم دربارش فکر کنم. فردا یک راهی برایش پیدا می‌کنم. فردا بهش فکر می‌کنم». در این فیلم شاهد اوج صدایش هاشم‌پور هستیم که با صدایی پراحساس، مصمم و باشکوه و با استعدادی خیره‌کننده در دوبله، به‌جای ویویون لی در نقش اسکارت صحبت می‌کند. او در جوانی وارد این حرفه شد و خیلی زود مدارج پیشرفت را طی کرد و از اواسط دهه پنجاه تبدیل به یکی از مدیران دوبلاژ موفق سینمای ایران شد.

روزهای خاکستری دوبله

با وجود اینکه صدایشگان زن و مرد بزرگی در تاریخ دوبله ایران وجود داشته و دارد اما کمتر صدایشه‌ای را می‌شناسیم که توانسته باشد احساسات و ویژگی‌های کاراکتر داستانی را منتقل کند. عباس نباتی، گوینده قدیمی درباره‌اش گفته است: «فقط یک چیز بگویم. یک گوینده توانا» و نصرالله متقالجی گوینده سرشناس نیز با اشاره توانمندی رفعت هاشم‌پور گفته است: «خانم رفعت آقدر بزرگ است که می‌ترسم درباره‌اش حرف بزنم». برخی او را یک استاد دوبله می‌دانند چنانچه از اوایل دهه هشتاد با کناره‌گیری از دوبله، بیشتر زمانش را صرف آموزش این حرفه کرد. شوکت حجت که شاگرد رفعت هاشم‌پور بوده درباره‌اش گفته است: «وقتی آموزش می‌دادند، بسیار جدی بودند و بچه‌ها از ایشان حساب می‌بردند. خود خیلی از خانم رفعت می‌ترسیدم». یکی از آخرین دوبله‌های او، گویندگی به‌جای شخصیت هتی کینگ در سریال قصه‌های جزیره با مدیریت دوبلاژ خودش بود.

دوبله فیلم، در جهان سینما خیلی زود به دلیل پیدایش امکانات صدابرداری سرصحنه و سپس زیرنویس، ناپدید شد و رشد نکرد اما در ایران، این حرفه به‌حدی پیشرفت کرد که گویندگان علاوه بر ترجمه بهترین نقش‌ها و فیلم‌های تاریخ سینما برای مخاطب ایرانی، توانستند روی سطح کیفی فیلم‌ها و میزان مخاطبان، تأثیر مستقیم داشته باشند. بی‌تردید حرفه صدایشگری فیلم در ایران، نقش مهمی در شناخت و تأثیرگذاری آثار مهم جهان برای مخاطبان داشته است و در این میان نام رفعت هاشم‌پور مانند یک نگین می‌درخشد.

امروز (ششم اسفندماه)، چهارمین سالگرد درگذشت یکی از مؤثرترین و مهم‌ترین صدایشگان ایرانی است: رفعت هاشم‌پور. او همسر جلال مقامی، دیگر صدایشه و مدیر دوبلاژ مهم ایران بوده و در سال ۱۴۰۰ در سن ۹۰ سالگی درگذشت. در کارنامه حرفه‌ای هاشم‌پور، صدایشگری مجموعه‌ای از بزرگترین کاراکترهای زن سینما و بهترین بازیگران دنیا بوده است. جلال مقامی، همسر او درباره‌اش گفته است: «برای من مشکل است درباره او بگویم. من از همکاران و بزرگان این حرفه نقل می‌کنم که گفته‌اند، یکی از صداهای ماندگار دوبلاژ ایران است. یک مدیر استودیویی در گذشته معتقد بود، صدای خانم هاشم‌پور به هر نقشی می‌خورد. او در نقش‌های متفاوت و به‌جای ویویون لی و سوزان هیوارد حرف زده است. بازهم می‌گویم این نظر کارشناسان و اهل فن است که او یکی از مفاخر دوبلاژ است».

نیم‌قرن گویندگی و آموزش

«در سال ۱۳۳۶ از مدرسه تئاتر فارغ‌التحصیل شدم و اصلاً قصد ورود به دوبله را نداشتم. می‌خواستم ادامه تحصیل بدهم اما می‌بینم که از آن‌زمان به‌طور مستمر در این حرفه بودم». او موفقیتش را مدیون حمایت و تجارب مدیران دوبلاژ می‌داند: «مدیون مدیران دوبلاژ هستم. وقتی یک دختر ۱۸ ساله وارد حرفه می‌شود، طبیعی است که تجربه ندارد. مدیر دوبلاژ آدم را راهنمایی می‌کند. اگر می‌گویند که من موفق بوده‌ام، هر چند خودم را موفق نمی‌دانم». اولین بار در تابستان گرم سال ۱۳۳۶ پا به استودیو دوبلاژ گذاشت و در یک فیلم عربی به سرپرستی هوشنگ لطیف‌پور صحبت کرد. در کمال تعجب، نقش اول فیلم را به او دادند. از او اصرار که نمی‌توانم اما از آنها اصرار که می‌توانی. هاشم‌پور توانست به بهترین نحو کارش را انجام بدهد، چرا که توانست به‌خوبی با انتقال احساسات و کنش‌های کاراکتر، پلی مطمئن برای ارتباط با مخاطبان ایرانی باشد.

تأثیرپذیری از سوزان هیوارد

«زمانی که فیلم می‌خواهم زنده بمانم را دوبله می‌کردم، هنوز ازدواج نکرده بودم و نمی‌دانستم حس مادری چیست. یک صحنه‌ای در فیلم بود که قرار بود، دوست باربارا (با بازی سوزان هیوارد) بچه‌اش را به زندان بیاورد تا او را ببیند و باربارا دائم تکرار می‌کرد، از واولتون تا واولتون ۵۰ مایله. من سه شب نمی‌توانستم این صحنه را بگویم». در پایان این صحنه، سوزان هیوارد به گریه می‌افتد: «اشک جلوی چشمم را می‌گرفت، نمی‌توانستم پرده را ببینم و دیالوگ سینک ادا نمی‌شد». آن زمان در زمان دوبله،



میرسیاسی مسأله اساسی آن نیست که حکومت ایران در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ دست به یک انقلاب فرهنگی بی‌سروصدا و به دور از چشمان مردم ایران زد، کاملاً برعکس، وهلوی دوم و بسیاری از نخبگان نزدیک به او، قساری بزرگ را در عرصه عمومی جامعه آغاز کردند و طی این اقدام هیچ پنهانکاری و ملاحظه‌ای هم نداشتند. بنابراین نویسنده «انقلاب آرام ایران» معتقد است بخش قابل‌توجهی از ایرانیانی که در انقلاب ایران شرکت داشتند و حتی بسیاری از رهبران و سازمان‌های سیاسی که نقش مهمی در انقلاب داشتند، تحت‌تأثیر دو دهه پیش از انقلاب و تغییرات گفتمان رسمی حکومت پهلوی در این دو دهه بودند. به اعتقاد میرسیاسی: «خط‌مشی انقلاب لزوماً در سال‌های بعد از ۱۳۵۷ ساخته و پرداخته نشده است. چارچوب فکری ایرانیان، فرهنگ سیاسی غالب، ویژگی‌های فکری و فرهنگی ایرانیانی که در انقلاب شرکت کردند، عمدتاً تحت‌تأثیر ایده‌ها و واقعیت‌های دو دهه پیش از انقلاب بوده است».

یکی از مفاهیم کلیدی کتاب «انقلاب آرام ایران» بحث درباره «غرب‌زدگی» است؛ واژه‌ای که بیشتر توسط روشن‌فکران ایرانی برای نقد تأثیرات فرهنگی و اجتماعی مدرن‌سازی غربی به‌کار می‌رفت. میرسیاسی تحلیل می‌کند که طبقه فرهنگی و سیاسی حاکم، به جای رد کامل این گفتمان، آن را جذب و به نوعی بازتولید کرد. این جذب دو کارکرد مهم داشت: اول این‌که مشروعیت فرهنگی رژیم پهلوی را در صورت ادامه مدرن‌سازی تقویت کرد و دوم این‌که به مخالفت‌های فرهنگی علیه همان مدرن‌سازی شدت بخشید، به‌گونه‌ای که این مخالفت‌ها به‌عنوان نیروی محرکی برای انقلاب عمل کردند. کتاب «انقلاب آرام ایران» در قالب رویکردی بدیع، روندهای سیاسی و فرهنگی ایران طی دوران پهلوی را تحلیل می‌کند و برخی روایت‌های غالب، از جمله در باب غرب‌گرایی حکومت پهلوی در دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ را زیر سوال می‌برد و با واکاوی تحولات فرهنگی دوران پهلوی و بازخوانی نگرش اندیشه‌ورزانی چون احمد فرید، جلال آل‌احمد، علی شریعتی، احسان نراقی و... بر این باور است که حکومت محمدرضا شاه در کنار برخی روشن‌فکران به واسطه قماری ایدئولوژیک، انقلابی آرام را در بطن جامعه بنیان نهادند که مسیر سقوط پهلوی را هموار کرد.

دو گفتمان در نهایت منجر به فروپاشی رژیم پهلوی شدند. میرسیاسی در یادداشت نویسنده بر ترجمه فارسی نوشته: «هدف من از طرح ایده «انقلاب آرام» به عنوان مفهومی جامعه‌شناختی، تبیین گفتمان فرهنگی و چگونگی ساخت هویت ملی ایرانی طی دوران پیش از انقلاب ۱۳۵۷ است که از سوی شخصیت‌ها و نهادهای حکومتی در عصر پهلوی دوم صورت گرفته است یک چرخش تاریخی رادیکال در گفتمان حکومت پهلوی که از سال‌های اول دهه ۱۳۴۰ آغاز شد و طی دو دهه نوعی هویت حکومتی بدیع را هستی داد. این تغییر گفتمانی حکومت از آن جهت انقلاب به حساب می‌آید زیرا تحول رادیکال و جسورانه‌ای است که از سنت ملی‌گرایی عصر رضاشاه، تجدیدخواهی سکولار، برجسته نمودن تاریخ ایران پیش از اسلام و ایده‌زدگی هویت ملی ایرانیان با تمدن اروپایی به میزان زیادی فاصله می‌گیرد و با دست زدن به یک «قمار بزرگ»، پادشاهی پهلوی دوم را با هویتی نوین و مبتنی بر عناصر دیگری همچون معنویت‌گرایی عرفانی، غرب‌ستیزی و نوعی اسلام ایرانی تعریف می‌کند. اما این انقلابی آرام بود از آن جهت که به شکلی باورنکردنی از چشم عموم پنهان ماند؛ انقلابی که شاید بتوان گفت پیش درآمد تحقق انقلابی دیگر بود، با این حال به شکل جدی مورد توجه قرار نگرفت و از دید عمومی پنهان گشت. این تحول فرهنگی و سیاسی به صورت علنی و در ملاعام و عمدتاً از سوی نهادهای حکومتی تبلیغ و تبیین گردید و پهلوی دوم قصد پنهان کردن آن را نداشت. نشانه‌های غرب‌ستیزی حکومتی، شور و اشتیاق به معنویت‌گرایی و انزجار از فرهنگ مادی‌گرایانه عصر تجدد و حتی اظهار علاقه نسبت به فرهنگ و ارزش‌های پیش از دوران مدرن ایران در نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سران حکومت به وفور دیده می‌شود. گذشته از آن، در دو دهه آخر سلطنت پهلوی دوم گفتمان فرهنگی جدید حکومت در سینما، تئاتر، موسیقی و در زمینه‌های مختلف هنری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. علی‌رغم این‌که این امر اساساً در عرصه فرهنگی و هویتی مطرح بود، تأثیر آن در برخی از سیاست‌های حکومتی کاملاً مشخص بود. شخص محمدرضا شاه در این سالها رفته‌رفته نگرش منتقدانه و بعضاً ستیزه‌جویانه نسبت به سیاست‌های غرب داشته و همواره به انتقاد از زورگویی‌ها، بی‌عدالتی‌های غرب و همچنین فرهنگ غربی می‌پرداخت.» به اعتقاد

پرده دوم

پرده دوم در صبح بارانی ۲۲ آوریل ۱۹۶۹ آغاز می‌شود، زمانی که تقریباً ۱۰۰ دانشجوی پورتوریکویی و سیاه‌پوست در مقابل دروازه‌های آهنی باشکوه پردیس جنوبی دانشگاه گرد هم می‌آیند. به‌عنوان یک اعتراض نمادین، آنها این دروازه‌ها را که دهه‌ها مانع دسترسی جامعه هارلم به دانشگاه شده بود، قفل می‌کنند و یک تابلو بزرگ با پنج مطالبه خود نصب می‌کنند:

- مطالبه شماره ۱: تأسیس دانشکده مطالعات سیاه‌پوستان و پورتوریکویی‌ها
 - مطالبه شماره ۲: برنامه معارفه جداگانه برای دانشجویان سیاه‌پوست و پورتوریکویی
 - مطالبه شماره ۳: داشتن نقش تصمیم‌گیرنده برای دانشجویان در تدوین دستورالعمل‌ها و مدیریت برنامه «جست‌وجو برای آموزش، رشد و دانش»، از جمله استخدام و اخراج اساتید
 - مطالبه شماره ۴: ترکیب نژادی تمام کلاس‌های ورودی بازتابی از جمعیت سیاه‌پوست و پورتوریکویی تمام دبیرستان‌های نیویورک باشد
 - مطالبه شماره ۵: الزام همه دانشجویان رشته آموزش به گذراندن درس‌های تاریخ سیاه‌پوستان و پورتوریکویی‌ها و زبان اسپانیایی
- در طول هفته روز پرتش، پردیس به یک منطقه آزادی‌بخش تبدیل می‌شود. کلاس‌ها لغو شده و به‌جای آن، جلسات آموزش گروهی برگزار می‌شود. ساکنان هارلم با دیگرهای بزرگ غذا و انبوهی از پتو‌ها به دروازه‌های قفل‌شده می‌آیند. با توقف مذاکرات، درگیری بین

پرده سوم

پرده سوم بر پیامدهای اعتراض تمرکز دارد. دانشجویان معترض به‌طور مسالمت‌آمیز پراکنده می‌شوند، اما تنش‌های باقی‌مانده و واکنش تند برخی دانشجویان سفیدپوست، به درگیری‌های خشونت‌آمیز در پردیس منجر می‌شود که به شورش کامل کشیده می‌شود. شخصیت‌های اصلی فیلم از این روند دل‌سرد می‌شوند؛ این چیزی نیست که آنها قصد داشته‌اند، اما احساس مسئولیت به آنها تحمیل می‌شود. چارلز درگیر یک زد و خورد می‌شود که توسط گروهی از دانشجویان مرد سفیدپوست آغاز شده بود؛ در تصاویر آرشیوی او را می‌بینیم که توسط پلیس کشان‌کشان از محل دور می‌کنند. (بعدها اتهامات علیه او لغو می‌شوند). مسئولان نگران شهر، که می‌ترسند ناآرامی‌ها از پردیس به محله هارلم سرایت کند، ناگهان سیاست «پذیرش آزاد» را اعلام می‌کنند؛ این سیاست تضمین می‌کند که هر کسی که در ۵۰ درصد بالای فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌های شهر قرار دارد، جایگاهی در دانشگاه شهری نیویورک خواهد داشت. نکته جالب این‌که این سیاست یکی از مطالبات دانشجویان معترض نبود، اما به‌طور مؤثری خواست آنها

برای پذیرش تعداد بسیار بیشتری از دانشجویان رنگین‌پوست در دانشگاه را برآورده می‌کند.

این مفهوم برابری طلبانه در سراسر کشور بحث‌برانگیز می‌شود. کتاب‌های متعددی در سوگ «سقوط» دانشگاه نوشته می‌شوند؛ عنوانی مانند پایان آموزش و مرگ دانشگاه آمریکایی پر از آه و ناله‌هایی است که می‌گویند این قلعه مشهور بر روی تپه، عملاً توسط اشغالگران تسخیر شده است. با وجود مقاومت فراوان در برابر این سیاست و تلاش‌های متعدد مدیریت برای کم‌پودجه کردن و تضعیف آن، «پذیرش آزاد» به مدت یک ربع قرن اجرا می‌شود؛ طولانی‌ترین و جاه‌طلبانه‌ترین تلاش یک مؤسسه آمریکایی برای پرداختن به نابرابری‌های دسترسی به آموزش عالی.



دیدگاه: یادداشت اقتصادی

سیگار به جای پول

در زندان چگونه مبادله صورت می‌گیرد؟

سعید مشهوری

گروه اقتصاد

مقاله «سازمان اقتصادی یک اردوگاه اسرای جنگی» نوشته ریچارد ردفورد یکی از مشهورترین مطالعات تجربی درباره منشأ پول و شکل‌گیری خودجوش نظم بازار است. ردفورد که سال ۱۹۴۲ در لیبی به اسارت نیروهای آلمانی درآمد و تا پایان جنگ جهانی دوم در اردوگاه استلاک ۷۸ در باواریا زندانی بود از شرایط اسارت به‌عنوان آزمایشگاهی طبیعی برای مطالعه رفتار اقتصادی استفاده کرد. او پس از جنگ، مشاهدات خود را در مقاله‌ای که در سال ۱۹۴۵ منتشر شد، صورت‌بندی نظری کرد و نشان داد چگونه حتی در شرایط فقدان بازار رسمی و نظام پولی، مبادله و پول به‌طور خودجوش پدید می‌آید.

ساختار اردوگاه ساده اما از نظر اقتصادی آموزنده بود. بین ۱۲۰۰ تا ۲۵۰۰ اسیر در چند ساختمان متصل به هم زندگی می‌کردند و هر ساختمان حدود ۲۰۰ نفر را در خود جای می‌داد. همه اسرا جیره‌ای تقریباً یکسان از مقامات اردوگاه و عمدتاً از بسته‌های صلیب سرخ دریافت می‌کردند: شیر، مربا، کره، بیسکویت، گوشت کنسروی، شکلات، شکر و سیگار. هیچ‌کس برای کار دستمزدی دریافت نمی‌کرد و درآمد‌ها برابر بود. با این حال همین جامعه به ظاهر برابر خیلی زود شاهد شکل‌گیری مبادله و بازار شد.

دلیل این امر تفاوت در ترجیحات و مطلوبیت‌های فردی بود. برخی اسرا، شکلات را ترجیح می‌دادند و برخی دیگر گوشت یا کره را. بعضی سیگاری بودند و بعضی نه. همین تفاوت در خواسته‌ها باعث شد، دادوستد میان افراد شکل گیرد. ابتدا مبادلات به‌صورت تهاوت انجام می‌شد؛ مثلاً شکلات در برابر کره. اما تهاوت با مشکل «انظباطی دوگانه خواسته‌ها» روبه‌رو بود: لازم بود هر دو طرف دقیقاً کالای مورد علاقه یکدیگر را داشته باشند. این محدودیت به‌تدریج زمینه را برای پیدایش یک واسطه مبادله فراهم کرد.

در این شرایط، سیگار به‌تدریج نقش پول را بر عهده گرفت. سیگار واجد ویژگی‌های یک پول کارآمد بود: نسبتاً همگن، قابل تقسیم، قابل حمل، نسبتاً بادوام و مورد تقاضای گسترده. حتی کسانی که سیگار نمی‌کشیدند، آن را می‌فروختند زیرا می‌دانستند دیگران حاضرند آن را قبول کنند. بدین ترتیب، سیگار از کالای مصرفی به «وسیله مبادله» تبدیل شد و قیمت‌ها بر حسب تعداد سیگار بیان می‌شدند. ردفورد نشان می‌دهد که این نظم اقتصادی نه بر اساس برنامه‌ریزی آگاهانه بلکه به‌صورت خودجوش و در پاسخ به نیازهای عملی شکل گرفت. هیچ مقام مرکزی، نظام پولی یا طراحی نکرد. بازار نتیجه کنش‌های فردی و تلاش برای بهبود وضعیت شخصی بود. حتی نقش واسطه‌ها یا دلالت‌نیز به‌تدریج پدیدار شد؛ افرادی که کالا را از کسانی که ارزش کمتری برایشان قائل بودند می‌خریدند و به کسانی که ارزش بیشتری برای آن قائل بودند، می‌فروختند. این رفتار، کارکرد تخصصی کارآمدتر منابع را تقویت می‌کرد. یکی از بخش‌های جالب مقاله، تحلیل کیفیت سیگارها و ارتباط آن با قانون گرشام است. برخی اسرا با خارج کردن تباکو از سیگارهای کارخانه‌ای و تولید سیگارهای دست‌ساز در واقع در کیفیت پول دستکاری می‌کردند. از هر اونس تباکو می‌شد، تعداد بیشتری سیگار دست‌ساز تولید کرد. در نتیجه، سیگارهای کم‌کیفیت وارد گردش شد و سیگارهای مرغوب‌تر برای مصرف شخصی کنار گذاشته شدند. این پدیده نمونه‌ای از قانون گرشام بود: «پول بد، پول خوب را از گردش خارج می‌کند.»

برای مقابله با این مشکل، اسرا پیش از هر معامله سیگارها را واری می‌کردند؛ رفتاری مشابه کنترل اصالت پول در اقتصادهای مدرن. نکته مهم دیگر، نقش انتظارات و اعتماد جمعی بود. ارزش سیگار به این بستگی داشت که دیگران نیز آن را بپذیرند. وقتی بسته‌های صلیب سرخ با تأخیر می‌رسید یا عرضه سیگار کاهش می‌یافت، قیمت‌ها تغییر می‌کرد. در مواردی که عرضه زیاد می‌شد، تورم رخ می‌داد و ارزش سیگار کاهش می‌یافت. بدین ترتیب، حتی در مقیاسی کوچک، پدیده‌هایی چون تورم، سفته‌بازی و نوسان قیمت مشاهده می‌شد.

ردفورد تأکید می‌کند که اردوگاه اسرا، نمونه‌ای ساده‌شده از یک اقتصاد واقعی بود. هرچند تولید در آن وجود نداشت و همه جیره برابر دریافت می‌کردند اما همان نیروهای بنیادین بازار (تفاوت ترجیحات، کمیابی منابع، مبادله داوطلبانه و شکل‌گیری قیمت) در آن فعال بودند. از نگاه او، ظهور پول و بازار، نتیجه طراحی ایدئولوژیک نبود بلکه پاسخی طبیعی به شرایط کمیابی و تفاوت خواسته‌ها بود. این مطالعه نشان داد که حتی در محیطی بسته و محدود، نظم اقتصادی می‌تواند به‌صورت خودانگیخته و بر پایه کنش‌های فردی شکل گیرد؛ درسی که همچنان در مباحث نظری درباره منشأ پول و کارکرد بازار مورد استناد قرار می‌گیرد.

انقلاب صنعتی

آیا صنعت‌زدایی دلیل وقوع انقلاب ۵۷ بود؟

سعید مشهوری

گروه اقتصاد

در سال‌های اخیر، بحث درباره رابطه سیاست‌های اقتصادی دهه پایانی حکومت پهلوی و وقوع انقلاب ۱۳۵۷ دوباره مورد توجه قرار گرفته است. یکی از مفاهیم کلیدی در این تحلیل‌ها «بیماری هلندی» است که می‌تواند به‌عنوان یکی از عوامل شتاب‌دهنده تحولات سیاسی آن دوره بررسی شود. بیماری هلندی به وضعیتی گفته می‌شود که در آن افزایش ناگهانی درآمدهای ارزی حاصل از فروش منابع طبیعی باعث تقویت ارزش پول ملی، رشد شدید هزینه‌های دولت، افزایش

واردات، تضعیف بخش‌های تولیدی مانند صنعت و کشاورزی و جهش تورم می‌شود. در چنین شرایطی، تزریق سریع درآمد به اقتصاد، تعادل‌های پیشین را برهم می‌زند و شکاف‌های اجتماعی را تشدید می‌کند. اقتصاد ایران در اوایل دهه ۱۳۵۰ با جهش بی‌سابقه قیمت نفت مواجه شد. پس از شوک نفتی سال ۱۳۵۲ درآمدهای نفتی ایران چند برابر شد. دولت تصمیم گرفت این منابع را با سرعت بالا وارد بودجه و پروژه‌های توسعه‌ای کند. با وجود هشدار برخی کارشناسان سازمان برنامه درباره ظرفیت محدود جذب اقتصاد، هزینه‌های عمرانی،

واردات و مخارج دولت به‌شدت افزایش یافت. به تعبیر برخی اقتصاددانان، اقتصاد ایران ظرف مدت کوتاهی با حجمی از منابع مواجه شد که زیرساخت‌های نهادی و اجرایی آن توان مدیریت تدریجی و متوازن آن را نداشت. افزایش هزینه‌های دولتی و رشد تقاضا، تورم قابل‌توجهی ایجاد کرد. رشد سریع واردات نیز به تضعیف تولید داخلی انجامید. در نتیجه، هم فشار تورمی بر طبقات متوسط و پایین افزایش یافت و هم برخی فعالان اقتصادی سنتی احساس کردند، جایگاهشان در حال تضعیف است. در این فضا، حکومت تورم را بیش از آنکه نتیجه سیاست‌های پولی و مالی انبساطی بداند به «گران‌فروشی» نسبت داد. در سال ۱۳۵۵ با فعال‌تر شدن حزب رستاخیز، بازرسی‌های گسترده‌ای در بازار صورت گرفت و شمار زیادی از بازاریان با مجازات‌هایی چون جریمه، زندان یا تبعید روبه‌رو شدند. این برخوردها موجب شد، بخشی از شبکه بازار، که پیش‌تر نیز نسبت به برخی سیاست‌های اقتصادی و تمرکزگرایانه ناراضی بود، فاصله بیشتری از حکومت بگیرد. از منظر تحلیلی، افزایش ناگهانی درآمدهای نفتی تنها یک متغیر اقتصادی نبود؛ بلکه ساختار قدرت و توزیع رانت را نیز دگرگون کرد. دولت با اتکای بیشتر به درآمد نفت، وابستگی کمتری به مالیات و مشارکت اقتصادی جامعه داشت و در نتیجه سازوکارهای پاسخگویی تضعیف شد. گسترش پروژه‌های بزرگ، افزایش فاصله طبقاتی، مهاجرت روستاییان به شهرها و رشد حاشیه‌نشینی نیز پیامدهای اجتماعی این جهش نفتی

بازار سهام

روز منفی

چرا بازار سهام با افت قیمت‌ها مواجه شد؟

نسری خدادادی

گروه اقتصاد

معاملات دیروز بازار سهام درحالی‌به‌پایان رسید که شاخص کل بورس با کاهش ۲۷ هزار و ۸۶۲ واحدی معادل ۰٫۷۶ درصد در سطح ۳ میلیون و ۶۵۲ هزار و ۳۲۷ واحد ایستاد. شاخص کل هم‌وزن نیز با افت ۵ هزار و ۷۸۷ واحدی معادل ۰٫۶۱ درصد به عدد ۹۴۴ هزار و ۴۳۷ واحد رسید تا هر دو نماگر اصلی بازار روزی منفی را ثبت کنند.

با این حال نکته مهم معاملات امروز آن بود که افت شاخص‌ها در ساعات ابتدایی بازار به‌مراتب بیش از ارقام پایانی بود. در نیمه اول معاملات، فشار عرضه به حدی بالا بود که شاخص کل ریزشی سنگین‌تر را تجربه کرد اما به مرور و با کاهش شدت فروش، بخشی از این افت جبران

بود. این تحولات، احساس بی‌عدالتی و بی‌ثباتی را در میان گروه‌های مختلف تقویت کرد.

با این حال، بسیاری از پژوهشگران تأکید می‌کنند که انقلاب ۵۷ پدیده‌ای تک‌عاملی نبود. ریشه‌های سیاسی و اجتماعی آن را می‌توان در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ جست‌وجو کرد: محدودیت فعالیت احزاب، ضعف نهادهای نمایندگی، شکاف‌های فرهنگی و تقابل میان سنت و مدرنیزاسیون شتاب‌زده. در چنین بستری، شوک اقتصادی دهه ۱۳۵۰ نقش «شتاب‌دهنده» را ایفا کرد. افزایش تورم، بی‌ثباتی بازار کار، رشد نابرابری و برخورد‌های امنیتی با گروه‌های مختلف به همگرایی نیروهای ناراضی انجامید. ائتلافی از روحانیون، بخشی از روشنفکران، دانشجویان، فعالان سیاسی و بخش‌هایی از بازار به‌تدریج



شکل گرفت. شبکه‌های سنتی بازار و روحانیت، که از انسجام سازمانی برخوردار بودند، توانستند این ناراضی‌های پراکنده را به حرکت سیاسی منسجم تبدیل کنند. در این میان سیاست‌های اقتصادی ناپایدار و شوک‌آور دهه ۱۳۵۰ هزینه‌های اجتماعی را بالا برد و دامنه ناراضی‌تری را گسترش داد. بنابراین بیماری هلندی را نمی‌توان علت اصلی انقلاب ۵۷ دانست اما می‌توان آن را عاملی مهم در تشدید و تسریع بحران دانست. جهش ناگهانی درآمدهای نفتی و نحوه مدیریت آن، تعادل‌های اقتصادی و اجتماعی را بر هم زد و شکاف میان حکومت و بخش‌هایی از جامعه را عمیق‌تر کرد. در ترکیب با عوامل سیاسی، فرهنگی و نهادی پیشین، این شوک اقتصادی به کاتالیزوری تبدیل شد که ناراضی‌های انباشته را به نقطه جوش رساند.

ریشه اقتصادی انقلاب

مهم‌ترین متغیر اقتصادی دهه پایانی حکومت پهلوی جهش کم‌سابقه درآمدهای نفتی پس از سال ۱۳۵۲ بود. افزایش چند برابری قیمت نفت باعث شد، منابع ارزی دولت به‌طور ناگهانی چند برابر شود. این درآمد عظیم به جای آنکه به‌تدریج و متناسب با ظرفیت جذب اقتصاد تزریق شود با شتاب وارد بودجه عمومی، طرح‌های عمرانی و واردات شد. نتیجه، رشد شدید نقدینگی، گسترش هزینه‌های دولت و افزایش وابستگی اقتصاد به واردات بود. افزایش سریع تقاضا در شرایطی که زیرساخت تولید داخلی، نیروی انسانی ماهر و ظرفیت مدیریتی محدود

بود به تورم بالا انجامید. نرخ تورم در میانه دهه ۱۳۵۰ به‌طور محسوس افزایش یافت و هزینه زندگی طبقات شهری، به‌ویژه کارمندان و حقوق‌بگیران، بالا رفت. در عین حال رشد واردات کالاها و مصرفی و سرمایه‌ای، بسیاری از تولیدکنندگان داخلی را تحت فشار قرار داد و برخی صنایع نوبا توان رقابت خود را از دست دادند. این وضعیت نمونه‌ای از پدیده‌ای بود که در ادبیات اقتصادی به «بیماری هلندی» معروف است؛ یعنی تقویت بخش نفت و خدمات وابسته به آن در کنار تضعیف بخش‌های مولد سنتی مانند کشاورزی و صنعت سبک. از سوی دیگر اتساع فزاینده دولت به درآمد نفت، رابطه مالیاتی میان دولت و جامعه را تضعیف کرد. در اقتصادی که بخش عمده درآمد دولت از فروش منابع طبیعی تأمین می‌شود، نیاز کمتری به پاسخگویی مالی در برابر شهروندان احساس می‌شود.

این ساختار رانتی، تمرکز قدرت اقتصادی در دولت را افزایش داد و امکان توزیع منابع براساس ملاحظات سیاسی را گسترش داد. پیامد آن، شکل‌گیری احساس تبعیض و نابرابری در میان گروه‌های مختلف بود. رشد سریع پروژه‌های بزرگ و صنایع سنگین در کنار گسترش مصرف‌گرایی شهری شکاف میان طبقات بالا و پایین را برجسته‌تر کرد. تحولات بازار کار نیز بر ناراضی‌ها افزود. مهاجرت گسترده روستاییان به شهرها در نتیجه اصلاحات ارضی و تغییرات ساختاری

دهه‌های پیشین، جمعیت شهری را افزایش داده بود. جهش نفتی این روند را تشدید کرد. اما بازار کار شهری توان جذب کامل این جمعیت را نداشت و بخشی از مهاجران در مشاغل غیررسمی و حاشیه‌ای مستقر شدند. افزایش هزینه مسکن، رشد حاشیه‌نشینی و فشار بر خدمات شهری، احساس بی‌ثباتی اقتصادی را تقویت کرد. در واکنش به تورم، دولت به جای اصلاح سیاست‌های پولی و مالی در مقاطعی به کنترل‌های اداری و برخورد با بازاریان روی آورد. این سیاست‌ها نتایج تورم را مهار نکرد بلکه بخشی از شبکه سنتی بازار که از نفوذ اجتماعی برخوردار بود را در موضع تقابل قرار داد. بدین ترتیب برخی گروه‌های اقتصادی که پیش‌تر رابطه‌ای نسبی با حکومت داشتند به صف ناراضیان پیوستند. در مجموع، اقتصاد ایران در سال‌های منتهی به انقلاب با ترکیبی از رشد سریع اما نامتوازن، تورم بالا، نابرابری فزاینده، وابستگی شدید به نفت و ضعف نهادهای تنظیم‌گر مواجه بود. این شرایط به‌تلهایی انقلاب را ایجاد نکرد اما زمینه اجتماعی ناراضی‌تری را گسترش داد و ائتلافی از گروه‌های متضرر یا نگران آینده را شکل داد. هنگامی که این ناراضی‌های اقتصادی با مطالبات سیاسی و فرهنگی پیوند خورد، ظرفیت بسیج اجتماعی افزایش یافت و اعتراض‌ها از سطح مطالبات معیشتی فراتر رفت. بنابراین دلیل اقتصادی انقلاب را باید در شوک نفتی، مدیریت نامتوازن درآمدها، تورم و گسترش احساس نابرابری جست‌وجو کرد؛ عواملی که در کنار سایر متغیرها به تضعیف مشروعیت اقتصادی حکومت انجامیدند.

فشار فروش بیشتر شد اما حجم معاملات در آن دقایق به اندازه‌ای نبود که بتواند، شاخص‌ها را تحت‌تأثیر زیادی قرار دهد. در پایان معاملات ۳۱۸ نماد در محدوده مثبت و ۴۹۸ نماد در محدوده منفی قرار گرفتند که نشان‌دهنده غلبه نسبی عرضه در کلیت بازار است. همچنین تعداد صف‌های خرید به ۷۲ نماد و صف‌های فروش به ۱۷۶ نماد رسید که همچنان برتری سمت فروش را تأیید می‌کند. این تعداد صف فروش ناشی از هیجان فروش در ۱۵ دقیقه پایانی معاملات است. ارزش سفارش‌های خرید ۱ هزار و ۱۴۱ میلیارد تومان و ارزش سفارش‌های فروش ۱ هزار و ۳۲۷ میلیارد تومان ثبت شد. این فاصله بیانگر آن است که اگرچه از شدت هیجان فروش کاسته شده اما کفه عرضه همچنان سنگین‌تر است.

در بخش جریان نقدینگی نیز قدرت خرید حقیقی‌ها عدد منفی ۱٫۳۱ را نشان می‌دهد که حکایت از دست بالاتر فروشندگان دارد. همچنین صندوق‌های درآمد ثابت با خروج ۱ هزار و ۷۹ میلیارد تومان منابع مواجه شدند که نشان‌دهنده احتیاط سرمایه‌گذاران و تداوم خروج پول از بازارهای مالی است. در بخش سهام و صندوق‌های سهامی نیز دیروز شاهد خروج ۱۱۹۷ میلیارد تومان پول توسط حقیقی‌ها بودیم.



آسمان ناامن آموزش

دومین سانحه هوایی ارتش در کمتر از یک هفته

گروه اجتماعی: عقره‌های ساعت روی ۹ صبح سه‌شنبه ۵ اسفند ۱۴۰۴ متوقف شده بود که غر غیر عادی موتور یک بالگرد، آرامش «درجه» اصفهان را درهم شکست. لحظاتی بعد، اصابت سنگین یک فروند بالگرد آموزشی هوانیروز ارتش به محوطه میدان میوه و تره‌بار این شهر، بار دیگر پرونده ایمنی پروازهای نظامی را در صدر اخبار کشور قرار داد. این حادثه که منجر به جان‌باختن ۴ نفر شد، دومین سانحه هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در فاصله تنها ۵ روز پس از سقوط جنگنده اف ۴ در همدان است.

تراژدی در حوالی میدان بار؛ از نقص فنی تا شهادت خلبانان

گزارش‌های اولیه حاکی از آن است که یک فروند بالگرد متعلق به پایگاه آموزشی «شهید وطن‌پور» اصفهان، حین انجام مأموریت آموزشی دچار نقص فنی شده و خلبانان تلاش کرده‌اند تا پرنده را از مناطق مسکونی دور کنند. با این حال بالگرد در محدوده میدان میوه و تره‌بار شهر درجه سقوط کرد. منصور شیشم‌فروش، مدیرکل مدیریت بحران استانداری اصفهان، با تأیید این خبر اعلام کرد: «بلافاصله پس از وقوع حادثه، تیم‌های امدادی، آتش‌نشانی و اورژانس در محل حاضر شدند و با مهار آتش از سرایت آن به غرفه‌های مجاور جلوگیری کردند». در این سانحه تلخ، سرهنگ استاد خلبان «حامد سروازاد» و سروان خلبان «مجتبی کیانی» در راه انجام وظیفه به شهادت رسیدند. اما ابعاد فاجعه به کادر پروازی محدود نماند؛

دانشگاه



وضعیت فنی برنده‌های آموزشی اعم از بالگردها و جنگنده‌ها به‌صدا در آورده است. هوانیروز ارتش که همواره بازوی امدادی کشور در بحران‌های نظیر سیل و زلزله بوده اکنون خود با چالش‌های درونی در حوزه صیانت از سرمایه‌های انسانی و تجهیزاتی مواجه است. اگرچه مقامات مسئول بر «آموزشی بودن» هر دو پرواز تأکید دارند و بروز نقص فنی را امری محتمل در دنیای هوانوردی می‌دانند اما تکرار سوانح و کشیده شدن دامنه حوادث به مناطق شهری (مانند حادثه درجه) ضرورت بازنگری در پروتکل‌های ایمنی و نوسازی قطعات را بیش از پیش نمایان می‌کند. درحال حاضر محل سقوط در درجه تحت تدابیر امنیتی قرار دارد و عملیات پاک‌سازی به پایان رسیده است. انتظار می‌رود طی روزهای آتی، روابط عمومی ارتش جمهوری اسلامی ایران، گزارش جامع‌تری از جزئیات نقص فنی در هر دو پرونده اصفهان و همدان ارائه دهد.

ساعات اولیه در محل سقوط حاضر شدند. تشکیل پرونده قضایی و آغاز تحقیقات گسترده برای بررسی علل سقوط بالگرد صادر شده است. تیم‌های کارشناسی هوانیروز در حال واکاوی لاشه بالگرد برای تشخیص دقیق نوع نقص فنی هستند. حضور سه دستگاه آمبولانس اورژانس ۱۱۵ و یک اتوبوس آمبولانس در محل، نشان‌دهنده شدت حادثه بود. اگرچه با واکنش سریع آتش‌نشانی آتش مهار شد اما خسارات مادی وارده به محوطه میدان میوه و تره‌بار و از آن مهم‌تر، جریحه‌دار شدن افکار عمومی به دلیل مرگ شهروندان عادی، فشارها را برای شفاف‌سازی درباره وضعیت ناوگان آموزشی افزایش داده است.

سوالات بی‌پاسخ درباره ایمنی پروازهای آموزشی

وقوع دو حادثه مرگبار در فاصله ۱۲۰ ساعت، زنگ خطر را درباره

سقوط در یک منطقه عمومی باعث شد دو نفر از غرفه‌داران میدان بار نیز که در محل حضور داشتند، جان خود را از دست بدهند. اسامی این دو شهروند هنوز به‌صورت رسمی اعلام نشده است.

زنجیره سوانح؛ ۵ روز تلخ برای ارتش

آنچه حساسیت افکار عمومی را نسبت به حادثه دیروز دوچندان کرده، وقوع سوانح مشابه در بازه زمانی بسیار کوتاه است. درست ۵ روز پیش، در نخستین روز اسفندماه، آسمان همدان نیز شاهد سانحه‌ای مشابه بود. در آن شب، یک فروند هواپیمای جنگنده اف ۴ نیروی هوایی ارتش (نهاجا) حین انجام مأموریت آموزشی شبانه سقوط کرد. در حادثه همدان، سرتیپ دوم خلبان «مهدی فیروزمند» به درجه رفیع شهادت نائل آمد و خلبان دوم پرواز موفق شمس‌جان خود را نجات دهد. معاون سیاسی استانداری همدان در آن زمان از اعزام فوری تیم‌های امدادی به منطقه خبر داده بود اما علت دقیق آن سانحه نیز همچنان در راه‌آلی از ابهام قرار دارد و به بررسی‌های فنی کارشناسان ارتش موکول شده است.

ورود مدعی‌العموم؛ تحقیقات در دو سطح فنی و قضایی

با توجه به تلفات غیرنظامی در حادثه دیروز درجه، ابعاد قضایی پرونده با حساسیت ویژه‌ای دنبال می‌شود. دادستان عمومی و انقلاب خمینی‌شهر به همراه دادستان نظامی استان اصفهان در همان

اعتراض و تهدید

درگیری و اعتراضات دانشگاه‌ها به روز چهارم رسید

عملاً بخش بزرگی از بدنه دانشجویی غرب پایتخت از محیط فیزیکی دانشگاه فاصله بگیرند.

سخنان وزیر

دیروز لحن مقامات رسمی نسبت به روزهای گذشته به‌مراتب تندتر شد. حسین سیمایی‌صراف، وزیر علوم، با ادبیاتی صریح از واژه «آشوب» برای توصیف برخی تجمعات استفاده کرد. وی با تأکید بر اینکه «توهین به پرچم ملی خط قرمز است» رسماً اعلام کرد که دوران مباحثات به پایان رسیده و پرونده دانشجویان معترض با فوریت در شوراهای انضباطی بررسی خواهد شد. وزیر علوم حتی پا را فراتر گذاشت و هشدار داد که اگر اقدامات جنبه قضایی داشته باشد، محاکم خارج از دانشگاه ورود خواهند کرد.

گروه اجتماعی: درحالی که اعتراضات دانشجویی وارد چهارمین روز متوالی شده است، جبهه‌های درگیری از صحن حیاط دانشگاه‌ها به فضای مجازی و شوراهای انضباطی کشیده شد. هک نافرجام سامانه‌های دانشگاه شریف، اعلام مجازی شدن برخی دانشگاه‌های بزرگ و اوتیلماتوم صریح وزیر علوم، مثالی از بحران را ترسیم کرد که نشان‌دهنده عبور از فاز «تجمع سوگوارانه» به فاز «تقابل» است.

شبپخون نیمه‌شب؛ هک با اختلال در «شریف»؟

درحالی که دانشگاه صنعتی شریف به دلیل حوادث روزهای گذشته در کانون توجه بود، شب گذشته (دوشنبه‌شب) سامانه‌های این دانشگاه هدف حملات گسترده سایبری قرار گرفت. حسین شاهرخی، مدیر روابط عمومی دانشگاه با تأیید این خبر اعلام کرد که سیات اصلی دانشگاه برای تأمین امنیت و مقابله با حملات برای ساعاتی از دسترس خارج شد. نکته قابل تأمل تغییر لوگوی دانشگاه در برخی سامانه‌های داخلی بود که تصاویر آن به سرعت در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست شد. شاهرخی اگرچه این اتفاق را مربوط به یک سامانه قدیمی آموزشی دانست که سریعاً رفع شده اما تقارن این حمله با فضای ملتهب دانشگاه، شائبه‌های امنیتی را تقویت کرده است. با این حال، مدیریت شریف بر تداوم آموزش حضوری پافشاری و اعلام کرد که از ساعت ۷ صبح امروز (سه‌شنبه) دسترسی اساتید و دانشجویان به سایت برقرار شده است.

خوارزمی و البرز؛ عقب‌نشینی به فضای مجازی

برخلاف پافشاری شریف و تهران بر آموزش حضوری دانشگاه خوارزمی در تصمیمی ناگهانی اعلام کرد که تمامی کلاس‌ها در هر دو پردیس تهران و کرج تا پایان اسفند به‌صورت مجازی برگزار خواهد شد. روابط عمومی این دانشگاه «بازه زمانی اندک تا پایان سال»، «افراسیدن ماه مبارک رمضان» و «درخواست خانواده‌ها» را علت این تصمیم ذکر کرد؛ اما ناظران معتقدند این تصمیم بیش از آنکه ریشه در تقویم آموزشی داشته باشد، واکنشی به ابلاغیه‌های امنیتی وزارت عتف و استانداری برای کنترل فضای اعتراضات است. مشابه این تصمیم در دانشگاه آزاد استان البرز نیز اتخاذ شد تا

دانشگاه امیرکبیر با صدور بیانیه‌ای تند ضمن محکوم کردن «سنگ‌باری و تخریب» اعلام کرد که به پرونده دانشجویان خاطی بدون هیچ‌گونه اغماضی رسیدگی می‌کند. مدیریت این دانشگاه تأکید کرد که اجازه نمی‌دهد، اعتبار جنبش دانشجویی با رفتارهای رادیکال خدشه‌دار شود. در این میان، مسعود تجریشی رئیس دانشگاه شریف که پیش‌تر از ورود مستقیم دادستانی خبر داده بود با ارسال پیامک‌های «ممنوع‌الورودی» سعی در کنترل فضا دارد. او در آخرین اظهارات خود تأکید کرده که اگر تعداد این افراد افزایش یابد، راهی جز مجازی کردن کامل دانشگاه باقی نمی‌ماند.

دبیری‌مهر: دانشگاه مرده و خفه ایجاد نکند

در میان این موج برخوردها، امیر دبیری‌مهر، استاد علوم سیاسی و پژوهشگر، دیدگاه متفاوتی را مطرح کرده است. او معتقد است که وقوع این اعتراضات کاملاً قابل پیش‌بینی بوده چراکه دانشگاه جزئی از پیکره جامعه است و خشم و نارضایتی موجود در میان مردم، طبیعتاً در دانشگاه نیز بازتاب می‌یابد. دبیری‌مهر تأکید می‌کند که دانشجو به‌واسطه ویژگی‌های طبقاتی، زودتر از سایر اقشار صدای خود را بلند می‌کند و این یک امر طبیعی است که باید با سعه‌صدر مدیریت شود.

این تحلیلگر سیاسی با انتقاد از فشار برای برخورد با دانشجویان، خاطر نشان کرد که برخی به‌دنبال ایجاد یک «دانشگاه مرده، منفعل و خفه» هستند که هیچ احساس مسئولیتی نسبت به وضعیت عمومی جامعه نداشته باشد. او خطاب به مسئولانی که خواستار برخورد شدید وزارت علوم هستند، گفت که وزارتخانه باید از «محیط و فضای دانشگاه» صیانت کند و اجازه دهد، مسائل در درون خود دانشگاه حل شود نه با دخالت نهادهای بیرونی. دبیری‌مهر همچنین به نقش دانشجویان بسیجی اشاره کرد و گفت آنها نیز باید حرف خود را بزنند اما نباید خود را «وکیل وصی حاکمیت» بدانند و بخواهند دانشجو را سر جای خود بنشانند؛ چراکه این تقابلهای داخلی، خود عامل پرهم خوردن آرامش است. وی در نهایت هشدار داد که خشونت باید خط قرمز باشد اما فریادهای دانشجو که برخاسته از غم و ناراحتی برای همکالاسی‌های بازداشتی یا کشته‌شده است باید شنیده شود.



خبر

برکناری ذوالقدر

توهین‌کننده به خانواده‌های داغدار به هیأت تخلفات اداری معرفی شد

برکناری اسفندیار ذوالقدر با دستور علی مدنی‌زاده، واکنش رسمی وزارت امور اقتصادی و دارایی به حاشیه‌هایی بود که پس از انتشار اظهارات او در شبکه اجتماعی «ایکس» شکل گرفت. وزیر اقتصاد با صدور دستوری ضمن عزل رئیس کمیسیون تجدیدنظر رسیدگی به اختلافات گمرکی به‌مرکز بازرسی و هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری مأموریت ویژه داد تا موضوع را بررسی، اقدامات قانونی لازم‌رأی‌گیری و فرد جایگزین را معرفی کنند. ماجرا از پیامی آغاز شد که ذوالقدر در حساب کاربری خود منتشر کرد. اسفندیار ذوالقدر نوشت: «یک حقیقت تلخ اما واقعی! می‌دانید چرا خانواده برخی از اغتشاشگران کشته شده در فتنه دی‌ماه ۱۴۰۴ اصلاً از مرگ فرزندشان ناراحت نیستند، می‌رقصند و دست می‌زنند؟ بسیاری از اغتشاشگران اولاد ناصالح، اراذل و اوباش و سربرار خانواده بودند، طبیعی است که خلاصی از چنین اولادی خوشحالی داشته باشند!» این جملات به سرعت با واکنش‌های گسترده در فضای عمومی روبه‌رو شد. منتقدان، این ادبیات را حمله مستقیم به شأن خانواده‌هایی دانستند که در حوادث دی‌ماه ۱۴۰۴ عزیزان خود را از دست داده‌اند. به باور آنان، طرح چنین ادعاهایی بدون ارائه سند و مدرک، آن هم از سوی مقام رسمی یک وزارتخانه با اصول اخلاق اداری و حقوق شهروندی سازگار نیست.

ادامه یادداشت روز

مهار سیاست عجولانه

در مقابل، باید توجه داشت که جنگ برنامه‌ریزی شده علیه ایران، تنها یک هدف ندارد؛ فرسایش نخبگان، تخریب زیرساخت‌ها و قفل کردن توسعه در یک چرخه امنیتی. حرکت آگاهانه یا ناآگاهانه در این مسیر، دقیقاً بازی در زمین دشمنان ایران است. دفاع از کشور، الزاماً با پرهیز از جنگ غیرضروری معنا پیدا می‌کند. سیاست‌گذار عاقل، میان شجاعت و شتاب تفاوت می‌گذارد و می‌داند که حفظ نخبگان و زیرساخت‌ها، خود بزرگترین پیروزی است. از این منظر، سیاست خارجی شبیه شطرنج است، نه بوکس. در شطرنج، هدف مات کردن فوری نیست؛ هدف، کنترل صفحه، فداکاری حساب‌شده، کشاندن حریف به حرکت‌های قابل پیش‌بینی و در نهایت پیروزی بدون آشوب است. گاهی عقب‌نشینی می‌مهر، مقدمه حفظ شاه است. دیپلماسی شگفتانه، همان حرکت غیرمنتظره‌ای است که بازی را از دست حریف خارج می‌کند. در نهایت، مهار سیاست عجولانه، نه با تحقیر ممکن است و نه با تسلیم؛ بلکه با عقلایت صحنه‌پرداز، انعطاف هوشمندانه و بازگذاشتن مسیر خروج برای طرف مقابل تحقق می‌یابد. دیدار مستقیم، مذاکره اقتصادی، تمایز میدان‌ها و شگفتانه دیپلماتیک، ابزارهایی هستند برای دور کردن سایه جنگ. هدف نهایی، ساختن وضعیتی است که در آن همه بتوانند «برد» را روایت کنند، اما منافع حیاتی ایران محفوظ بماند. خدایا، ایران را از دشمنانش و از خطاهای محاسباتی در امان بدار.

